

عربی ۱

پایه یازدهم

ابوالفضل مظهري



دائرة مطبعه زاده

## شناسنامه کتاب

**عنوان کتاب:** درسنامه عربی پایه یازدهم دوره آموزشی فراسوی آموزش

**مؤلف:** دکتر ابوالفضل مظهري

**ویراستار علمی:** دکتر ابوالفضل مظهري

**مدیریت پروژه:** پیمان رحيم زاده

**تولید فنی:** مرکز طراحی و تولید ویانو

**صفحه آرایی:** ندا کریمی، روزیتا زرین، حامد گنجی

**نوبت چاپ:** اول - ۱۴۰۰

**وبسایت:** drrahimzadeh.ir

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به «گروه آموزشی فراسو» است و هرگونه کپی برداری، چاپ و استفاده از مطالب این کتاب به هر نحوی، حرام است و پیگرد قانونی دارد.



**دکتر رحيم زاده**



dr\_p\_rahimzadeh



dr\_rahimzadeh

## مقدمه مؤلف

درس عربی در هر ۳ رشته تجربی، انسانی و ریاضی به دلیل فرار اغلب بچه‌ها از این درس به پاشنه آشیل بچه‌های تبدیل شده. دیگه دوران بزن دررو در این درس رد شده!! دیگه همیشه صرفاً با حفظ کردن ۴ تا نکته به سؤالات عربی یا حتی سایر دروس کنکور سراسری پاسخ داد. سؤالات کنکور سراسری تماماً حالت مفهومی به خود گرفته‌اند، پس برای پاسخ به این سؤالات باید به صورت کامل به تمام مفاهیم موجود در کتاب درسی تسلط پیدا کنیم و سپس بر روی مفاهیم نکات اضافه‌تر را یاد بگیریم. در این دوره آموزشی به صورت کامل کلمه به کلمه‌ی متن کتاب را بررسی کردیم. تمام قواعد این درس را کامل برات به صورت کامل توضیح دادیم به صورتی که به هیچ چیز دیگری نیاز نخواهی داشت. در جلسات حل تست هم به حدی تست‌های مختلف را حل می‌کنیم که هر نوع تست مختلف که وجود داشته باشه را دیده باشی.

## شیوه مطالعه

عربی چند قسمت داره که جدا جدا به هر کدوم می‌پردازیم:

### ۱. ترجمه:

دیگه الان از فاز اینکه یه لغت تو گزینه‌ها معنای اشتباه داشته باشه گذشتیم و به سمت قواعد ترجمه رفته. قواعد اینه که مثلاً اگه یه کلمه «ال» داره، معرفه ترجمه بشه و بالعکس؛ بعد تو گزینه‌ها لغت «ال» داره ولی «پسری» ترجمه شده.

کلاً توی تست ترجمه به معرفه و نکره، تعداد و صیغه فعل خیلی اهمیت داره. همچنین ترجمه از مباحثی هست که هر شب باید ۵-۱۰ تست ازش زده بشه و به نوعی جزو نون شب‌ها محسوب می‌شه.

برای فهمیدن قواعد ترجمه، اول از روی تست‌های ترجمه متوجه می‌شیم که طراح به چه نکاتی توجه می‌کنه و به کدوم قسمت‌های جمله گیر میده؛ اینا رو لیست کن! در اصل به نوعی ترجمه یادگیری تست‌محور داره. برای دانش‌آموزای هر سه سال توصیه می‌شه که تو تابستون کل لغتای کتاب رو یه دور دوره کنن؛ به درک و فهم گزینه‌ها بیش‌تر کمک می‌کنه.

روش یادگیری لغت هم عین لغت توی ادبیات هست؛ یه دور روخونی، یه دور دقیق و حفظ کردن و از دورهای بعدی سنجیدن و مشخص کردن لغاتی که از خودت می‌پرسی و هنوز بلد نیستی. حدود ۱۰ دور دوره کردن لغت‌ها کافی هست.

**نکته:** توی دفتر عربی، در قسمت ترجمه و لغت کل نکاتی که از تست ترجمه در بیاد چند صفحه می‌شه و بقیه‌ش هم می‌شه لغاتی که تعداد زیادی تیک داشتن؛ و لغت جدیدی که تو تست پیدا کردی.

## ۲. قواعد:

۱. در مرحله اول، از درسنامه یا تدریس استفاده می‌کنیم. جزوه و ویدیو رو درس به درس جلو می‌ری و کامل یاد می‌گیری.

۲. بحث بعدی تست آموزشی هست (تست دونه به دونه با نگاه آموزش) که آموزش اصلی برای قواعد اینجا اتفاق می‌افته. بعد از پیدا کردن نقطه ضعف، روی قسمتی که ضعف داری مانور بیش‌تری می‌دی.

**نکته:** خیلی مهمه که هر تستی که می‌زنی رو یاد بگیری و بعد بری سراغ تست بعد. خیلی از دانش‌آموزا بعد از کلی تست زدن هنوز یاد نمی‌گیرن چجوری تست حل کنن؛ به خاطر این هست که روی تست آموزشی وقت نداشتن.

۳. **تست مروری:** بعد از تسلط روی یک مبحث حالا نوبت تست زماندار با گرفتن درصد می‌باشد.

## ۳. درک مطلب:

برای حل درک مطلب از روشی به نام keywords استفاده می‌کنیم که به این صورت هست:

در ابتدا برای حل سراغ متن سؤالات می‌ریم. هم توی صورت سوال و هم توی گزینه‌ها، دنبال کلمه‌های کلیدی هستیم و زیر اون‌ها خط می‌کشیم.

قسمت بعدی این هست که متن رو بخونیم و هر جا که این کلیدواژه‌ها رو دیدیم، سراغ اون سوال بریم و همچنین اون قسمت رو با دقت بیش‌تر بخونیم.

بعدش تست رو با توجه به اون نکته، حل می‌کنیم.

توی عربی، متن‌ها قسمت جدایی برای تحلیل الصرفی دارن که باید قواعد مربوط به اون رو جدا و کامل بخونیم.

حتما برای درک مطلب عربی هم نون شب باید داشته باشیم! البته برای بچه‌های دهم و یازدهم، یه روز در میون کافیه.

**ارادتمند شما:**

دکتر ابوالفضل مظهری

## فهرست مطالب

۷	..... درس اول
۱۷	..... درس دوم
۲۵	..... درس سوم
۳۵	..... درس چهارم
۴۵	..... درس پنجم
۵۳	..... درس ششم
۶۳	..... درس هفتم

**درس اول**

**بخشی از آیه‌های**

**مربوط به اخلاق**



## درس اول: بخشی از آیه های مربوط به اخلاق

حرام کرد (مضارع: حُرِّمَ)	حَرَّمَ	پروا کرد (مضارع: يَتَّقِي)	اتَّقَى
پنهان ≠ ظاهر	حَفِيَ	از خدا پروا کنید	اتَّقُوا اللَّهَ
مسخره کرد (مضارع: يَسْخِرُ / مصدر: سَخَّرَ)	سَخَّرَ مِنْ	گناه = ذَنْبٌ	إِنَّمَا
نباید مسخره کند	لَا يَسْخِرُ	ریشخند کردن (اسْتَهْزَأَ، يَسْتَهْزِئُ)	اسْتَهْزَأَ
عیب جویی کرد، عیب دار کرد (مضارع: يَعِيبُ)	عَابَ	غیبت کرد (مضارع: يَغْتَابُ)	إِغْتَابَ
خودپسندی	عَجَبَ	نباید غیبت کند	لَا يَعْتَبِ
شاید = رَجَّما	عَسَى	بزرگتر (جمع: أَكْبَرُ)	أَكْبَرُ
آلوده شدن به گناه	فُسِقَ	که باشند (كَانَ، يَكُونُ)	أَنْ يَكُنَّ
رسوا کردن	فَضَحَ	که باشند (كَانَ، يَكُونُ)	أَنْ يَكُونُوا
گاهی، شاید (بر سر مضارع)	قَدْ	یکدیگر	بَعْضُ... بَعْضٍ
گاهی می باشد	قَدْ يَكُونُ	بد است	يُبْسُ
بر سر فعل ماضی برای تأکید «یقیناً، قطعاً» است. و برای نزدیک ساختن زمان فعل به حال است. پس اگر بر سر فعل ماضی بیاید معادل ماضی نقلی است.		توبه کرد (مضارع: يَتُوبُ)	تَابَ
گناهان بزرگ «مفرد: كَبِيرَةٌ»	كَبَائِرُ	توبه نکرد	لَمْ يَتُبْ
بزرگ (جمع کبار، كُبْرَاءُ)	كَبِيرٌ	جاسوسی کرد (مضارع: يَتَجَسَّسُ)	تَجَسَّسَ
ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ)	كَرِهَ	نام دادن، نامیدن (ماضی: سَمَى / مضارع: يَسْمِي)	تَسْمِيَةً
گوشت «جمع: لُحُومٌ»	لَحْمٌ	به یکدیگر لقب های زشت دادن (ماضی: تَنَابَزَ / مضارع: يَتَنَابَزُ)	تَنَابَزَ بِالْأَلْقَابِ
لقب داد (مضارع: يُلقِبُ)	لقَّبَ	بسیار توبه پذیر (خداوند)، بسیار توبه کننده (بنده)	تَوَّابٌ
عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ)	لَمَزَ	ارتباط (تَوَاضَعٌ، يَتَوَاضَعُ)	تَوَاضَعُ
مُرده «جمع: أَمْوات، مَوْتَى» حَيٌّ		مَيِّتٌ	

قسمتی [از آیه های] مربوط به اخلاق	مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ
ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید...	﴿... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...﴾ البقره: ۱۲
ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید گروهی (مردانی) از شما گروهی (مردانی) دیگر را مسخره کنند، شاید آنان از ایشان بهتر باشند؛	﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ
و نباید زنانی، زنانی دیگر را [مسخره کنند]، شاید [انان] از ایشان بهتر باشند؛	وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ
و از خودتان (یکدیگر) عیب مگیرید و به یکدیگر لقب ها [ی زشت] ندهید، آلوده شدن به گناه پس از [تحقق] ایمان چه نام بدی است. (چه نام بدی است [نام] فسق پس از تحقق ایمان)	وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ
و کسی که [از این گناهان] توبه نکند (کسانی که توبه نکنند) پس آنان همان ستمکاران هستند	﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾



ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید؛ زیرا برخی گمان‌ها گناه است،	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ اجْتَبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ
و تجسس نکنید، و نباید برخی از شما غیبت برخی دیگر را بنمایند؛	وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا
آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را که مُرده است بخورد؟ [به یقین همه‌ی شما از این کار بیزارید و] آن را ناپسند می‌دانید...	أَيُّ حِبِّ أَحَدِكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ
و تقوای الهی پیشه کنید یقیناً خداوند بسیار توبه‌پذیرِ مهربان است!	و اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ
گاهی میان مردم کسی هست که او بهتر از ماست.	قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنْهَا،
پس ما باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پنهان یا اشاره‌ای بیان نکنیم.	فَعَلِينَا أَنْ يَتَّعَدَ عَنِ الْعُجْبِ وَ أَنْ لَا تَذْكَرُ عُيُوبَ الْآخَرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ إِشَارَةٍ.
امیر مؤمنان علی که درود و سلام بر او باد فرموده است: «بزرگترین عیب [آن است] که آنچه را مثل و ماندش در توست [در خودت داری برای دیگران] عیب شماری <sup>۱</sup> ».	فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ».
آیه‌ی اول به ما پند می‌دهد (ما را نصیحت می‌کند) و می‌فرماید: از دیگران عیب‌جویی نکنید.	تَتَّصَحُّنَا الْآيَةُ الْأُولَى وَ تَقُولُ: لَا تَعَيَّبُوا الْآخَرِينَ.
و ایشان را با لقب‌هایی که آن (لقب‌ها) را ناپسند می‌دارند، لقب ندهید. آورده شدن به گناه بد [کاری] است!	و لَا تُلَقَّبُوهُمْ بِالْقَابِ يَكْرَهُنَّهَا. بِنَسِّ الْعَمَلِ الْفُسُوقِ!
و هر کس آن را انجام دهد پس او از ستمگران است.	و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.
بنابراین خداوند متعال در این دو آیه حرام کرده است:	إِذَنْ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ:
ریشخند (مسخره کردن) دیگران، و نامیدن آن‌ها با اسم‌های زشت.	الِإِسْتِهْزَاءَ بِالْآخَرِينَ، وَ تَسْمِيَتَهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ.
بد گمانی، و آن [عبارتست از] متهم کردن بدون دلیل شخصی توسط شخصی دیگر.	سَوْءَ الظَّنِّ، وَ هُوَ اتِّهَامُ شَخْصٍ لِشَخْصٍ بِدُونِ دَلِيلٍ.
جاسوسی کردن، و آن تلاش زشتی برای پرده‌برداری از رازهای مردم به‌منظور رسوا کردنشان است.	التَّجَسُّسَ، وَ هُوَ مُحَاوَلَةٌ قَبِيحَةٌ لِكَشْفِ أَسْرَارِ النَّاسِ لِفَضْحِهِمْ
و آن از گناهان بزرگ در مکتب ماست و از اخلاق بد است.	وَ هُوَ مِنْ كَبَائِرِ الذُّنُوبِ فِي مَكْتَبِنَا وَ مِنَ الْأَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ.
و غیبت، و آن از مهمترین سبب‌های قطع ارتباط میان مردم است.	وَ الْغَيْبَةِ، وَ هِيَ مِنْ أَهَمِّ سَبَابِ قَطْعِ التَّوَاصُلِ بَيْنَ النَّاسِ.
بعضی از مفسران سوره‌ی حجرات را که در آن، این دو آیه آمده است سوره‌ی اخلاق نامیدند (نامیده‌اند).	سَمَّى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ الَّتِي جَاءَتْ فِيهَا هَاتَانِ الْآيَتَانِ بِسُورَةِ الْأَخْلَاقِ.

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ❌ ✓

- ❌ ۱ سَمَى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ بِعَرُوسِ الْقُرْآنِ. ❌ ← بعضی از مفسران سوره‌ی حجرات را عروس قرآن نامیدند (نامیده‌اند).
- ❌ ۲ حَرَّمَ اللَّهُ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْإِسْتِهْزَاءَ وَ الْغَيْبَةَ فَقَطْ. ❌ ← خداوند در این دو آیه فقط ریشخند کردن و غیبت کردن را حرام کرد.
- ✓ ۳ الْغَيْبَةُ هِيَ أَنْ تَذْكَرَ أَحَاكَ وَ أَحْتَكَّ بِمَا يَكْرَهُانِ. ✓ ← غیبت، همانست که از برادرت و خواهرت با آنچه ناپسند می‌شمارند؛ یاد کنی.
- ✓ ۴ إِنَّ اللَّهَ يَهَيِّئُ النَّاسَ عَنِ السُّخْرِيَةِ مِنَ الْآخَرِينَ. ✓ ← یقیناً خداوند مردم را از مسخره کردن دیگران منع می‌کند (باز می‌دارد).
- ❌ ۵ السَّعْيُ لِمَعْرِفَةِ أَسْرَارِ الْآخَرِينَ أَمْرٌ جَمِيلٌ. ❌ ← تلاش برای شناخت رازهای دیگران کاری زیبا (پسندیده) است.

✓ **اسم تفضیل:** مفهوم برتری دارد و در زبان عربی بر وزن «أَفْعَل» است.

✓ **اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است.** مثال:

كَبِيرٌ: بزرگ حَسَنٌ: خوب	أكْبَرُ: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین أَحْسَنُ: خوب‌تر، خوب‌ترین
آسیا أكبرُ من أوروبا. آسیا أكبرُ قاراتِ العالمِ. آسیا أكبرُ قارةٍ في العالمِ.	آسیا بزرگ‌تر از اروپا است. آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است. آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.
جَبَلٌ دَمَوْنَدٌ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا. جَبَلٌ دَمَوْنَدٌ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ. جَبَلٌ دَمَوْنَدٌ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ.	کوه دماوند بلندتر از کوه دناست. کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است. کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.
أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.	بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است.

✓ **گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:**

أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ.	بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است.
أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَحَبُّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین	أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین أَقْلُّ: کمتر، کمترین

✓ **مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلَى» می‌آید.** مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه‌ی بزرگ‌تر	زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر
---------------------------------------	-----------------------------------

✓ **اسم تفضیل در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛** مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى مِنْ زَيْنَبِ.	فاطمه بزرگ‌تر از زینب است.
-------------------------------------	----------------------------

✓ **غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛** مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. (أَرَادِلٌ جَمْعُ أَرْدَلٍ وَ أَفَاضِلٌ جَمْعُ أَفْضَلٍ اسْت).

✓ **هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جرّ «مِنْ» بیاید «أَفْعَل مِنْ...»، معنای «برتر» دارد؛** مثال:

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ.	این از آن بزرگ‌تر است.
----------------------------	------------------------

✓ **و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛** مثال:

سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ.	سوره‌ی بقره بزرگترین سوره در قرآن است.
--	--

ترجمه الأحادیث التالية، ثم ضع خطأ تحت اسم التفضيل.

۱) سئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ. ← از فرستاده‌ی خدا پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندتری مردم برای مردم.

۲) أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رسول الله (ص) ← داناترین مردم کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.

۳) أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَالَالِ. رسول الله (ص) ← برترین کارها، کسب از حلال است.

✓ دو کلمه‌ی «خیر» و «شر»، علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند؛ می‌توانند به معنای اسم تفضیل بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «من» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

تفکّر ساعةٍ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. رسول الله (ص)	ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است.
شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُعْتَدِ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أمير المؤمنين عليّ عليه السلام	بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.
خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أمير المؤمنين عليّ عليه السلام	بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.
حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.	به سوی بهترین کار بشتاب.

حی: بشتاب

### إِخْتِبَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

- ۱ ﴿... رَبَّنَا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ المؤمنون؛ ۱۰۹ ← پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌گان هستی.
- ۲ ﴿خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أهدَىٰ إِلَيْكُمْ غُيُوبَكُمْ﴾ رسول الله (ص) ← بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.
- ۳ (ليلةُ القدرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) القدر؛ ۳ ← شب قدر از هزار ماه بهتر است.
- ۴ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ. أمير المؤمنين عليّ عليه السلام ← هر کس شهوتش بر عقلش چیره شود (غلبه کند)، پس او بدتر از چهارپایان است.
- ۵ شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ. ← بدترین مردم کسی که دو رو است.

✓ اسم مکان: بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَب: ورزشگاه	مَطْعَم: رستوران	مَضْنَع: کارخانه	مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: ایستگاه	مَنْزِل: خانه	مَكْتَبَة: کتابخانه	مَطْبَعَة: چاپخانه

✓ جمع اسم مکان بر وزن «مفاعل» است؛ مانند مدارس، مَلْعَب، مَطَاعِم و مَنَازِل

### إِخْتِبَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَالْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَأَسْمِ التَّفْضِيلِ.

- ۱ ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بآئِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾ النمل؛ ۱۳۵ ← و با آنها به روشی که نیکوتر است، ستیز کن (استدلال و مناظره کن). یقیناً پروردگارت، [از هر کسی] بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است...
- ۲ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ الأعلى؛ ۱۷ ← و آخرت بهتر و ماندگارتر است.
- ۳ كَانَتْ مَكْتَبَةً جُنْدَى سَابُورِ فِي خَوْزِسْتَانَ أَكْبَرَ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ. ← کتابخانه‌ی جندی شاپور در خوزستان، بزرگترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.

## نکات تکمیلی

اسم تفضیل: اسمی است که بر زیادی صفتی در یکی نسبت به دیگران و یا تفاوت شخص با گروه دیگر دلالت می‌کند. این اسامی را فقط می‌توان از فعل‌های ثلاثی و معلوم<sup>۱</sup> ساخت که از نظر معنایی نیز قابل کم و زیاد شدن باشند و از افعالی که دلالت بر رنگ و عیب می‌کنند، نباشد.

طرز ساخت اسم تفضیل: مذکر) بر وزن أَفْعَل | مؤنث) بر وزن فُعْلَى

✓ اسم تفضیل را از فعل‌های ثلاثی با شرایطی که در بالا گفته شد برای مذکر بر وزن (أَفْعَل) و برای مؤنث بر وزن (فُعْلَى) می‌سازند. مانند:

أَكْبَرُ (بزرگتر)، كُبْرَى	أَعْظَمُ، عَظْمَى	أَحْسَنُ، حُسْنَى	أَعْلَى، عَلِيَّ (علیا)
أَسْفَلُ، سُفْلَى	أَفْضَلُ، فَضْلَى	أَدْنَى، دُنْيَى (دُنْيا)	

۱- فعل معلوم به فعلی می‌گویند که فاعلش مشخص باشد (برخلاف فعل مجهول که فاعلش مشخص نیست)

✓ **کلماتی مانند:** آخَرُ أَعَزُّ أَجَلٌ أَقَلُّ أَشَدُّ أَحَبُّ و... نیز اسم تفضیل بر وزن أَفْعَل هستند.

۱ اگر بعد از اسامی تفضیل در جمله کلمه (مِنْ) بیاید آن صفت معنای تفضیلی می دهد. اما اگر نیاید، معنای صفت عالی می دهد. مانند:

عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ حَسَنِ	علی از حسن داناتر است.
عَلِيٌّ أَعْلَمُ التَّلَامِيذِ فِي الصَّفِّ	علی داناترین دانش آموزان در کلاس است.
أَنْتَ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ	تو شجاعترین مردم کوفه هستی.

۲ عیب ها و رنگ هایی که بر وزن های (أَفْعَل، فَعْلَاء) ساخته شده اند صفت مشبیه<sup>۲</sup> محسوب می شوند.

اسم تفضیل | فَعْلَى | أَفْعَل | صفت مشبیه (عیب یا رنگ) | فَعْلَاء | أَفْعَل

أَسْوَدٌ، سَوْدَاءٌ (سیاه)	أَبْيَضٌ، بَيْضَاءٌ (سفید)	أَحْمَرٌ، حَمْرَاءٌ (سرخ)
أَصْفَرٌ، صَفْرَاءٌ (زرد)	أَخْضَرٌ، خَضْرَاءٌ (سبز)	أَزْرَقٌ، زَرْقَاءٌ (آبی)
أَعْمَى، عَمِيَاءٌ (کور و نابینا)	أَخْرَسٌ (لال)	أَعْوَجٌ (کج)
أَعْرَجٌ (لنگ)	أَحْمَقٌ (نادان)	

اسم مکان: اسمی است که بر محل وقوع فعل دلالت می کند. مانند: مَقْتَلٌ (کشتنگاه) مَنَبَتٌ (محل رویش گیاه)

### طرز ساخت اسم مکان و اسم زمان:

✓ الف) در ثلاثی مجرد: بروزن های (مَفْعَل «مَفْعَلَةٌ» و مَفْعِل) می توانیم هم اسم زمان و هم اسم مکان بسازیم. مانند: مَشْرِقٌ، مَغْرِبٌ، مَسْجِدٌ

قَتَلَ ← يَقْتُلُ ← مَقْتَلٌ	خَرَجَ ← يَخْرُجُ ← مَخْرَجٌ
طَبَخَ ← يَطْبِخُ ← مَطْبَخٌ	لَجَأَ ← يَلْجَأُ ← مَلْجَأٌ
جَلَسَ ← يَجْلِسُ ← مَجْلِسٌ	وَعَدَ ← يَعِدُ ← مَوْعِدٌ

✓ ب) در غیر ثلاثی مجرد:

- از فعل مضارع حروف مضارعة (أ ت ي ن) را حذف کرده و به جایش (مُ) می گذاریم.
- یک حرف مانده به آخر را فتحه می دهیم. مانند:

إِجْتَمَعَ ← يَجْتَمِعُ ← مُجْتَمَعٌ (محل اجتماع)	صَلَّى ← يُصَلِّي ← مُصَلِّيٌ (نمازخانه)
إِسْتَشْفَى ← يَسْتَشْفِي ← مُسْتَشْفَى (بیمارستان)	خَيَّمَ ← يُخَيِّمُ ← مَخَيِّمٌ (خیمه گاه)
مُسْتَنْقَعٌ (مرداب، باتلاق)	مُسْتَوْصَفٌ (درمانگاه)

اسم زمان و مکان | در ثلاثی مجرد بر وزن های مَفْعَل مَفْعَلٌ | در غیر ثلاثی مجرد مُمُ فُ ع ل (مانند اسم مفعول)

۳ اسم مکان گاهی بر وزن (مَفْعَلَةٌ) می آید. مَكْتَبَةٌ (کتابخانه)، مَرْعَةٌ، مَدْرَسَةٌ، مَقْبَرَةٌ، مَرْبَلَةٌ (زباله دانی)

۴ چون وزن اسم مکان و زمان مشترک است، لذا مکان یا زمان بودن در جمله مشخص خواهد شد.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ. (به سوی خداوند است بازگشتگاه شما.) ← اسم مکان

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ. (همانا زمان وعده ی آنها صبح است. آیا صبح نزدیک نیست.) ← اسم زمان

۲- صفت مشبیه یکی از انواع مشتقات است. اسامی مشتق هشت دسته اند: اسم فاعل اسم مفعول اسم زمان و مکان اسم تفضیل اسم آلت اسم مبالغه صفت مشبیه

۵ جمع مکسر اسامی مکان معمولاً بر وزن (مفاعل) است. مانند:

(مجامع محافل مصادر مدارس مساجد مقابر مزارع مجالس و...) که به ترتیب جمع (مجمع محفل مصدر مدرسة مسجد مقبرة مزرعة مجلس و...) هستند.

۶ کلماتی مانند (مطار «فرودگاه»، منفی «تبعید گاه»، مزار «زیارتگاه»، مکان، مقام، منام «خوابگاه»، منار «محل نور افشانی»، مجزی، مبنی مأوی «پناهگاه»، مرعی «چراگاه») اسم مکان هستند.

۷ کلماتی مانند (مورد، موضع، موقع و...) بر وزن (مفعِل) اسم زمان و مکان هستند.

### جوار (فی سوق مشهد): گفتگو (در بازار مشهد)

بائع الملابس: فروشنده‌ی لباس‌ها (لباس فروش)	الزائرة العربية: خانم زائر عرب
عَلَيْكُمْ السَّلَامُ. مَرَحِباً بِكُمْ. سلام (درود) بر شما. خوش آمدی.	سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. سلام (درود) بر شما.
سِتُونَ أَلْفَ تَومَانٍ. شصت هزار تومان.	كَمْ سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
عِنْدَنَا بِخَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. تَفَضَّلِي أَنْظُرِي. پنجاه هزار تومان [هم] داریم. بفرما نگاه کن.	أُرِيدُ أَرْحَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزانت‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها بالا (گران) است.
أَبْيَضُ وَ أَسْوَدُ وَ أَزْرَقُ وَ أَحْمَرُ وَ أَصْفَرُ وَ بَنَفَسَجِيٌّ. سفید و سیاه و آبی و سرخ و زرد و بنفش.	أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟
تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار تومان شروع میشه تا هشتاد و پنج هزار تومان.	بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ الْفُسَاتِينُ؟ این روپوش‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟
سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ التَّوَعِيَّاتِ. سرورم، قیمت بر حسب جنس اختلاف دارد.	الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها بالا (گران) است.
السَّرَوَالُ الرَّجَالِيُّ بِتِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ، وَ السَّرَوَالُ النِّسَاءِيُّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان	بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟
ذَلِكَ مَتَجَرٌّ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلُ أَفْضَلُ. آن فروشگاه همکارم است. شلوارهای بهتری دارد.	أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ. شلوارهایی بهتر از این (ها) می‌خواهم.
<b>فِي مَتَجَرِّ زَمِيلِهِ... ← در فروشگاه (مغازه) همکارش</b>	
صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. أَعْطَيْتَنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا. مبلغ ۲۳۰ هزار تومان شد. به من بعد از تخفیف ۲۲۰ هزار بده.	رَجَاءً، أَعْطِنِي سِرْوَالاً مِنْ هَذَا النَّوعِ وَ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ لطفاً، یک شلوار از این جنس به من بده. مبلغ چقدر شد؟

### التَّمْرِينَ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱ جَعَلَهُ حَرَاماً ← حَرَمَ ← آن را حرام گرداند (قرار داد)

۲ الَّذِي لَيْسَ حَيًّا ← الْمَيِّتَ ← کسی که زنده نیست

۳ الذُّنُوبُ الْكَبِيرَةُ ← كَبَأْتُ ← گناهان بزرگ

۴ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ ← تَوَابَ ← کسی که توبه را از بندگانش می‌پذیرد



۵ تَسْمِيَةُ الْأَخْرَبِينَ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ ← تَنَابُزٌ بِالْأَلْقَابِ ← نام‌گذاری دیگران با اسم‌های زشت

۶ ذَكَرَ مَا لَا يَرْضَىٰ بِهِ الْأَخْرُونَ فِي غِيَابِهِمْ ← اِغْتَابَ ← آن چه را که دیگران در نبودشان به آن راضی نیستند (نمی‌باشند)، بیان کرد = غیبت کرد

### التمرین الثانی: تَرْجِمَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيَّنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱ حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. ← (المبتدأ و الخبر) ← خوش اخلاقی نصف دین است.  
مبتدا خبر

۲ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَدَبَ نَفْسَهُ. ← (الفاعل و المفعول) ← هر که اخلاقش بد باشد خویشتن را شکنجه می‌دهد.  
فاعل مفعول

۳ إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. ← (الفعل الماضي و المجهول و المفعول) ← من فقط برانگیخته شده‌ام تا بزرگواری‌های اخلاق را کامل گردانم.  
فعل مجهول مفعول

۴ اللَّهُمَّ كَمَا حَسَنْتَ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. ← (الفعل الماضي و فعل الأمر) ← خدایا! همانطور که آفرینشتم را نیکو گرداندی، پس اخلاقم را نیکو گردان.  
فعل ماضی فعل امر

۵ لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. ← (اسم التفضيل و الجار و المجرور) ← در ترازوی {اعمال در قیامت}، چیزی سنگین‌تر از خوی نیک نیست.  
اسم تفضیل جار و مجرور

### التمرین الثالث: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ التَّالِيَةَ.

أَلْمَصْدَر	أَلْأَمْرُ وَ التَّهْيِي	أَلْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَل	أَلْمَاضِي
إِحْسَانٌ: نیکی کردن	أَحْسِنْ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	قَدْ أَحْسَنْتَ: نیکی کرده‌است
إِقْتِرَابٌ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می‌شوند	اقْتَرَبَ: نزدیک شد
انْكَسَارٌ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	انْكَسَرَ: شکسته شد
اسْتِغْفَارٌ: آمرزش خواستن	اسْتَعْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَعْفِرُ: آمرزش می‌خواهد	اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةٌ: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی‌کند	ما سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلَّمَ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می‌گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلٌ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می‌کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمٌ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

### التمرین الرابع: اُكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْحِسَابِيَّةَ التَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ:

۱ عَشْرَةٌ زَائِدٌ أَرْبَعَةٌ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ. ← ده بعلاوه چهار مساویست با چهارده.  $10 + 4 = 14$

۲ مِئَةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ. ← صد تقسیم بر دو مساویست با پنجاه.  $100 \div 2 = 50$

۳ ثَمَانِيَةٌ فِي ثَلَاثَةِ يُسَاوِي أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ. ← هشت ضربدر سه مساویست با بیست و چهار.  $8 \times 3 = 24$

۳ سِتَّةٌ وَسَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَسِتِّينَ. ← هفتاد و شش منهای یازده مساویست با شصت و پنج.  $76 - 11 = 65$

### التمرین الخامس: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلُونَةِ.

۱ ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ... ﴿الفتح: ۲۶﴾ ← پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد.  
فاعل مفعول مجرور به حرف جر

۲ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ بقره: ۲۸۱ ← خدا به هیچ کس جز به اندازه وسعش تکلیف نمی‌کند.  
فاعل مفعول

۳ أَلْسُكُوتٌ دَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فِضَّةٌ. ﴿رسول الله (ص)﴾ ← سکوت طلاست و سخن گفتن نقره است.  
مبتدا خبر مبتدا خبر

۴ أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. ﴿رسول الله (ص)﴾ ← محبوب‌ترین بندگانی خداوند، نزد خداوند؛ سودمندترین ایشان برای بندگانش است.  
مبتدا مضاف‌إليه مجرور به حرف جر خبر جار و مجرور

۵ عِدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. ﴿رسول الله (ص)﴾ ← دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.  
مبتدا مضاف‌إليه خبر مجرور به حرف جر مضاف‌إليه

**التمرین السَّادِسُ:** ترجمه التراكيب وَ الْجُمَل التالیة، ثُمَّ عَيَّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ، وَ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَفْضِيلِ.

۱ ﴿ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ﴾ :

پروردگار مشرق و مغرب ← الْمَشْرِقِ و الْمَغْرِبِ: اسم زمان و مکان

۲ ﴿ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾ :

براستی که فقط تو بسیار دانای غیب‌ها هستی. ← عَلَّامُ: اسم مبالغه

۳ ﴿ ... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴾ :

چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه خدای رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفتند. ← مَرْقَدٌ: اسم مکان / مَرْسَلٌ: اسم مفعول

۴ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ :

ای که نیکوکاران را دوست دارد ← الْمُحْسِنِينَ: اسم فاعل

۵ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ :

ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان ← أَرْحَمَ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِ: اسم فاعل

۶ يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ

ای پوشاننده‌ی هر عیب داری (ای عیب پوش هر معیوبی) ← سَاتِرٌ: اسم فاعل / مَعْيُوبٌ: اسم مفعول

۷ يَا عَفَّارَ الذُّنُوبِ

ای بسیار آمرزنده‌ی گناهان ← عَفَّارٌ: اسم مبالغه

**التمرین السَّابِعُ:** عَيَّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

۱ صَبَاح (صبح) مَسَاءَ (غروب، شب هنگام) لَيْل (شب) مَيِّت (مرده) ✓

۲ عَجْبٌ (خودپسندی) لَحْمٌ (گوشت) ✓ فُسُوقٌ (آلوده شدن به گناه) إِثْمٌ (گناه)

۳ كِبَائِرٌ (گناهان بزرگ) ✓ نِسَاءٌ (زنان) رِجَالٌ (مردان) أَوْلَادٌ (فرزندان)

۴ سَخِرَ (مسخره کرد) عَابَ (عیب جویی کرد) سَاعَدَ (یاری کرد) ✓ لَمَزَ (عیب گرفت)

۵ أَحْمَرُ (قرمز) ✓ أَحْسَنُ (نیکوتر) أَجْمَلُ (زیباتر) أَصْلَحُ (شایسته‌تر)

۶ أَصْفَرُ (زرد) أَزْرَقُ (آبی) أَيْبَسُ (سفید) أَكْثَرُ (بیشتر) ✓

**التمرین الثَّامِنُ:** ضَعْ فِي الْفُرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱ اِشْتَرَيْنَا سِرَاوِيلَ وَ قَسَاتِينَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. شلوارها و مانتوهایی را با نرخ‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.

سراویل (شلوارها) أَشْهُرًا (ماه‌ها) مَوَاقِفَ (ایستگاه‌ها)

۲ مَنْ اغْتَابَ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَتَذَرَّ إِلَيْهِمْ. هر کس غیبت مؤمنان را کند پس او باید از آن‌ها عذرخواهی کند.

اغْتَابَ (غیبت کرد) اتَّقَى (پروا کرد) مَدَحَ (ستود)

۳ خُمُسَةٌ وَ سِتُونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَ عَشْرِينَ يُسَاوِي..... ۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با .....

اِثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ (چهل و دو) اِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ (هفتاد و دو) أَرْبَعَةٌ وَ عَشْرِينَ (بیست و چهار)

۴ أَرَادَ الْمُشْتَرِي تَخْفِيزَ السَّعْرِ. مشتری تخفیف قیمت خواست.

نوعیّه (جنس) مَتَجَرَّ (مغازه) تَخْفِيزَ (تخفیف)





درس دوم

در پیشگاه معلم



## درس دوم: در پیشگاه معلم

پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)	سَبَقَ	گران قدرتر	أَجَلَ
تخته سیاه	سَبْوَرَة	ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ)	إِرْتَبَطَ
رفتار	سَلُوك	گوش فراداد (مضارع: يَسْتَمِعُ)	إِسْتَمَعَ
زبان رساند (مضارع: يَصْرِّ)	صَرَّرَ	پابند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ)	إِنْتَزَمَ
سرپیچی کرد (مضارع: يَعْصِي)	عَصَى	روی برگرداندن	إِنْفَات
زیست‌شناسی	عِلْمُ الْأَحْيَاءِ	روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ)	إِنْتَفَت
اندیشید (مضارع: يُفَكِّرُ)	فَكَّرَ	نکاشت (مضارع: يُؤَلِّفُ)	أَلَفَ
برخیز (قام، يَقُومُ)	قُمَ	ساخت (مضارع: يُنْشِئُ)	أَنْشَأَ
شلوغ‌کننده و اخلاگر	مُشَاغِب	یک بار = مَرَّةً	تَارَةً
نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ)	كَادَ	بزرگداشت	تَبَجَّلَ
موافقت کرد (مضارع: يُوَافِقُ)	وَافَقَ	برسیدن به منظور به سختی و لغزش انداختن	تَعَثَّتْ فِي السُّؤَالِ
کامل کرد (مضارع: يُؤَقِّي)	وَقَّى	آگاه شد (مضارع: يَنْتَبِهُ) = إِنْتَبَهَ	تَنْبَهَ
احترامش را کامل به جا بیاور.	وَفَّيَ التَّبَجُّلَ	زنگ درسی، قسمت	حِصَّةً
آهسته سخن گفت (مضارع: يَهْمِسُ)	هَمَسَ	شرمنده شد (مضارع: يَخْجَلُ)	خَجَلَ

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد. (العَلَق، ۳ و ۴)

در پیشگاه معلم

در زنگ اول دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،

در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاگر (شلوغ‌کار) و بی‌ادبی بود که با رفتارش به دانش‌آموزان زیان می‌رساند.

یک بار (گاهی) به عقب روی برمی‌گرداند (برمی‌گشت) و با کسی که پشت‌سرش بود سخن می‌گفت

و یک بار (گاهی) با کسی که کنارش می‌نشست، آهسته سخن می‌گفت وقتی معلم روی تخته سیاه می‌نوشت؛

در زنگ دوم {همان} دانش‌آموز برای مچ‌گیری از معلم زیست‌شناسی سوال می‌کرد؛

و در زنگ سوم با یک همکلاسی مثل خودش، حرف می‌زد و می‌خندید؛

پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: کسی که به درس خوب گوش نکند در امتحان رد (رفوزه) می‌شود.

اما دانش‌آموز به رفتارش ادامه داد.

مهران پیرامون این مشکل اندیشید، پس به سوی معلم ادبیات فارسی رفت و قضیه را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم که انشایی تحت عنوان «در محضر معلم» بنویسم.

\* إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \*

فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ

فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدْرَسِ الْكِيمِيَاءِ،

وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يَصْرُّ الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَ الَّذِي خَلْفَهُ

وَ تَارَةً يَهْمِسُ إِلَى الَّذِي يَجْلِسُ جَنْبَهُ حِينَ يَكْتُبُ الْمُعَلِّمُ عَلَى السَّبْوَرَةِ؛

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّانِيَةِ كَانَ الطَّلَابُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ تَعَثُّتًا؛

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّلَاثَةِ كَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ زَمِيلٍ مِثْلِهِ وَ يَضْحَكُ؛

فَتَصَحَّهُ الْمُعَلِّمُ وَ قَالَ: مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْتَبِطُ فِي الْإِمْتِحَانِ.

وَلَكِنَّ الطَّلَابَ اسْتَمَرَّ عَلَى سُلُوكِهِ.

فَكَّرَ مِهْرَانَ حَوْلَ هَذِهِ الْمَشْكِلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارْسِيِّ

وَ شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَكْتُبَ إِنْشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ»؛

فَوَافِقَ الْمُعَلِّمَ عَلَى طَلْبِهِ، وَ قَالَ لَهُ:	پس معلّم با خواسته او موافقت کرد، و به او گفت:
إِنْ تُطَالِعَ كِتَابَ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» رَأَى مَطَالَعَهُ كُنَى يُسَاعِدُكَ عَلَى كِتَابَةِ إِِنْشَائِكَ؛	اگر کتاب «منیة المرید» از زین الدین عاملی «شهید ثانی» را مطالعه کنی در نوشتن انشایت به تو کمک می‌کند؛
ثُمَّ كَتَبَ مِهْرَانَ إِِنْشَاءً وَ أَعْطَاهُ لِمُعَلِّمِهِ:	سپس مهران انشایش را نوشت و آن را به معلمش داد.
فَقَالَ الْمُعَلِّمُ لَهُ: إِنْ تَقْرَأَ إِِنْشَاءً كَمَا أَمَامَ الطُّالِبِ فَسَوْفَ يَنْتَبَهُ زَمِيلُكَ الْمُشَاغِبُ.	پس معلّم به او گفت: اگر انشایت را در برابر دانش‌آموزان بخوانی پس همکلاسی اخلاصگرت (شلوغ‌کارت) آگاه خواهد شد.
وَ هَذَا قِسْمٌ مِنْ نَصِّ إِِنْشَائِهِ:	و این، قسمتی از متن انشای اوست:
أَلَفَّ عَدَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ كُتُبًا فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ، يَرْتَبِطُ بَعْضُهَا بِالْمُعَلِّمِ، وَ الْآخَرَى بِالْمُتَعَلِّمِ؛	تعدادی از دانشمندان کتاب‌هایی در زمینه‌های تعلیم (آموزش) و تربیت (پرورش) نگاشتند (نوشته‌اند)، که برخی از آن‌ها به یاد دهنده (معلّم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.
وَ لِلطُّالِبِ فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ آدَابٌ، مَنْ يَلْتَزِمُ بِهَا يَنْجَحُ؛ أَهْمُهَا:	دانش‌آموز در محضر معلّم آدابی دارد، هر کس به آن‌ها پایبند باشد موفق می‌شود؛ مهم‌ترین آن‌ها {عبارتند از}:
۱- أَنْ لَا يَعْصِيَ أَوْامِرَ الْمُعَلِّمِ.	۱- این که از دستورات معلّم نافرمانی (سرپیچی) نکند.
۲- الإِجْتِنَابُ عَنْ كَلَامٍ فِيهِ إِسَاءَةٌ لِلْأَدَبِ.	۲- دوری از سخنانی که در آن بی‌ادبی است.
۳- أَنْ لَا يَهْرَبَ مِنْ إِدَاةِ الْوَأَجِبَاتِ الْمُدْرَسِيَّةِ.	۳- اینکه از انجام تکالیف درسی (مربوط به مدرسه) فرار نکند.
۴- عَدَمُ النَّوْمِ فِي الصَّفِّ، عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ.	۴- وقتی معلّم درس می‌دهد، در کلاس نخوابد.
۵- أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ مَعَ غَيْرِهِ مِنَ الطُّالِبِ عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ.	۵- این که وقتی معلّم درس می‌دهد، با دیگر دانش‌آموزان صحبت نکند.
۶- أَنْ لَا يَقْطَعَ كَلَامَهُ، وَ لَا يَسْبِقَهُ بِالْكَلامِ، وَ يَصْبِرُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْكَلَامِ.	۶- اینکه سخن او را قطع نکند، و در سخن از او پیشی نگیرد (وسط حرفش نبرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شود.
۷- الْجُلُوسُ أَمَامَهُ بِأَدَبٍ، وَ الأَسْتِمَاعُ إِلَيْهِ بِدِقَّةٍ وَ عَدَمِ الإِلْتِفَاتِ إِلَى الْوَرَاءِ إِلَّا لِضَرُورَةٍ.	۷- با ادب در برابرش نشستن و با دقّت به او گوش فرا دادن و به پشت سر برنگشتن مگر برای ضرورتی.
لَمَّا سَمِعَ الطَّالِبُ الْمُشَاغِبُ إِِنْشَاءَ مِهْرَانَ، حَجَلَ وَ نِدِمَ عَلَى سُلُوكِهِ فِي الصَّفِّ.	وقتی دانش‌آموز اخلاصگر (شلوغ‌کار) انشای مهران را شنید، شرمند شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.
قَالَ الشَّاعِرُ الْمِصْرِيُّ أَحْمَدُ شَوْقِي عَنِ الْمُعَلِّمِ:	شاعر مصری احمد شوقی درباره معلّم گفت:
فَمَ لِلْمُعَلِّمِ وَفَهُ التَّبَجِيلَا	برای معلّم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور
كَأَنَّ الْمُعَلِّمَ أَنْ يَكُونَ رَسُولَا	نزدیک بود که معلّم پیامبر شود
أَعْلَمْتَ أَشْرَفَ أَوْ أَجَلَّ مِنَ الَّذِي	آیا می‌شناسی شریف‌تر یا بزرگوارتر از کسی که
يَبْنِي وَ يَنْشِئُ أَنْفُسًا وَ عُقُولَا	جان‌ها و عقل‌ها را بنا می‌کند و می‌سازد؟

اُكْتُبْ جَوَاباً قَصِيراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱) إِلَى مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانُ؟ ← ذَهَبَ مِهْرَانُ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ. ← مِهْرَانَ بَه سَوِي (نَزْد) چِه كَسِي رَفْت؟
- ۲) كَيْفَ يَجِبُ الْجُلُوسُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ؟ ← يَجِبُ الْجُلُوسُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ بِأَدَبٍ. ← نَشْسْتَن دَر بَرَابَر مُعَلِّمٍ بَایْ د چِگونِه باشَد؟
- ۳) كَيْفَ كَانَتْ أَخْلَاقُ الطَّالِبِ الَّذِي كَانَ يَلْتَفِتُ إِلَى الْوَرَاءِ؟ ← كَانَ الطَّالِبُ مُشَاغِبًا قَلِيلَ الْأَدَبِ. ← اخْلَاقِ دَانِش‌آمُوزِي كِه بَه عَقَبِ بَرْمِي گِشت، چِگونِه بود؟
- ۴) مَا اسْمُ الْكِتَابِ الَّذِي قَرَأَهُ مِهْرَانُ فِي مَجَالِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ؟ ← اسْمُهُ «مُنِيَّةُ الْمُرِيدِ». ← اسْمِ كِتَابِي كِه مِهْرَانَ دَر بَارِهِی پَرُورِش وَ آمُوزِش خُواند چِیست؟
- ۵) فِي أَيِّ حِصَّةٍ كَانَ الطَّالِبُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى أَسْتَاذِ الْكِيمِيَاءِ؟ ← فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى ← دَر كِدام زَنگ، دَانِش‌آمُوزَانَ بَه اسْتَاذِ شِیمِي گُوش فَرَا می‌دادند؟

## اعلموا

### اسلوبُ الشَّرْطِ وَ ادَوَاتُهُ

✓ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، إِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد، فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

✓ این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:

هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.  
هر کس پیش از سخن گفتن اندیشید، غالباً از اشتباه در امان ماند.

مَنْ يُفَكِّرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَايَا غَالِبًا.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

✓ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.  
هر کس به خداوند توکل کرد، پس هم، او را بس است.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق: ۳)  
ادوات شرط فعل شرط جمله اسمیه، جواب شرط

يَتَوَكَّلُ: توکل می‌کند حَسْبُ: بس، کافی

✓ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.  
هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

✓ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود. «مَنْ: هرکس» مثال:

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

✓ «ما: هرچه» مثال:

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته‌ای برای آخرت می‌یابی.

مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا دَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

✓ «إِنْ: اگر» مثال:

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.  
ادوات فعل شرط جواب شرط

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ.  
ادوات فعل شرط جواب شرط

✓ «إِذَا: هرگاه، اگر»: نیز معنای شرط دارد؛ مثال:

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.  
ادوات فعل شرط جواب شرط

### إِخْتِيارُ نَفْسِكَ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَ جَوَابَهُ.

﴿وَمَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۱۱۰) ← هر آنچه از خوبی برای خودتان از پیش (پیشاپیش) بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

- ۲ (إِنْ تَصُورُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أقدامكم) مُسَمَّرٌ: ۷ ← اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.  
ادوات فعل شرط جواب شرط
- ۳ (وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً) الْفَرَقَانِ، ۶۳ ← شرط: هرگاه نادانان آن‌ها (ایشان) را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.  
ادوات فعل شرط جواب شرط

### نکات تکمیلی:

جملات را با ادوات شرط (لَوْ، إِنْ، مَنْ، مَا، أَيُّمًا، مَهْمَا و...) شرطی می‌کنند. هر گاه وقوع امری وابسته به تحقق امری دیگر باشد، جمله شرطی است. که در این بین (لَوْ، إِنْ) از حروف شرط هستند و بقیه اسم شرط هستند و به مجموع این کلمات ادوات شرط می‌گویند.

أولى التزامی (ب...)، دومی با (می...)

إِنْ و مَنْ و مَا، أَيُّمًا، دو فعل رو مجزوم نما

۱ اگر ادوات شرط در اول جمله ای بیابند که دو فعل مضارع در آن باشد هر دو فعل مضارع را مجزوم خواهد کرد که به فعل اول فعل شرط و به فعل دوم جواب شرط می‌گویند.

(اگر در کارهایت تلاش کنی پیروز می‌شوی.)

مضارع التزامی مضارع اخباری

إِنْ تَجْتَهِدْ فِي أَعْمَالِكَ تَنْجَحْ.

ادوات مضارع مجزوم مضارع مجزوم (جواب شرط) شرط (فعل شرط)

**توجه:** بین فعل شرط و جواب شرط هیچ‌گاه حروف «ثُمَّ، وَ، لِ، لَيْ، حَتَّى، كَيْ و...» که باعث جدایی معنایی بین فعل شرط و جواب شرط می‌شود، نمی‌آید.

۲ ترجمه: در جملات شرطی، فعل شرط بصورت (مضارع التزامی) و جواب شرط به صورت (مضارع اخباری) ترجمه می‌شوند.

هر کس کار خوب انجام دهد از آن بهره می‌برد!

مَنْ يَعْمَلِ الْخَيْرَ يَنْتَفِعْ بِهِ!

ادوات مضارع مجزوم، با مضارع مجزوم، با شرط سکون (فعل شرط) سکون (جواب شرط)

۳ ادوات شرط اگر برسر فعل ماضی بیاید از لحاظ ظاهری هیچ تغییری در فعل ماضی ایجاد نمی‌کند. (چون فعل ماضی مبنی است)

هرکس برای برادرش «دوستش» چاهی بکند خودش در آن می‌افتد.

هرکس برای برادرش «دوستش» چاهی کند خودش در آن افتاد.

مَنْ حَفَرَ بِنَاءً لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا.

ادوات فعل ماضی و فعل ماضی و شرط محلاً مجزوم محلاً مجزوم (جواب شرط) «فعل شرط»

۴ ترجمه: در این حالت فعل شرط بصورت (مضارع التزامی) و جواب شرط به صورت (مضارع اخباری) ترجمه می‌شوند. (در کتاب‌های نظام جدید ترجمه ماضی به همان شکل ماضی مانعی ندارد!!!!)

هر کس صبر نماید، پیروز می‌شود.

مضارع التزامی مضارع اخباری

هر کس صبر کرد، پیروز شد.

مَنْ صَبَرَ ظَفِرٌ.

ادوات فعل ماضی و فعل ماضی و شرط محلاً مجزوم محلاً مجزوم (جواب شرط) «فعل شرط»

هر کس جویای بزرگی و علو مقام باشد، شب‌ها را بیداری می‌کشد.

هر کس جویای بزرگی و علو مقام بود، شب‌ها را بیداری کشید.

مَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي!

ادوات فعل ماضی و فعل ماضی و شرط محلاً مجزوم محلاً مجزوم (جواب شرط) «فعل شرط»

**توجه:** «لَوْ: اگر» از حروف شرط است که فعل شرط و جوابش به صورت فعل ماضی می‌آید و جواب شرط همراه با «ل» است، فعل‌های جملات این چنینی در هنگام ترجمه می‌توانند به صورت زیر ترجمه شوند.

(ماضی «ساده، بعید، استمراری») + ماضی استمراری

لَوْ + فعل ماضی + ..... لَ + فعل ماضی

جواب شرط

فعل شرط

اگر درشت‌خوی سنگدل بودی، یقیناً مردم از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

ماضی استمراری

ماضی

لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَيْتَ الْقُلُوبَ لِانْفِصَا مِنْ حَوْلِكَ.

ادوات فعل ماضی و محلاً مجزوم فعل ماضی و محلاً مجزوم (جواب شرط) «فعل شرط»

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، آنرا از ترسِ خداوند فروتن و از هم پاشیده می‌دیدى.

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾  
 ادات فعل ماضی و مجزوم: «فعل شرط»  
 فعل ماضی و مجزوم: «فعل شرط»

۵ اگر جمله با فعل طلبی (امر، نهی) شروع شود، فعل مضارع بعد از آن نیز مجزوم می‌شود. به فعل اول فعل طلب و به فعل مضارع مجزوم، جواب طلب می‌گویند. جواب طلب به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.  
**ترجمه:** قبل از ترجمه جواب طلب، کلمه «تا» آورده می‌شود.

فعل امر یا نهی ... + فعل مضارع مجزوم	فعل طلب	جواب طلب
أَذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ.	فعل امر فعل مضارع مجزوم با سکون (جواب طلب)	مرا یاد نمائید تا شما را یاد کنم.
أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.	فعل امر فعل مضارع مجزوم با سکون (جواب طلب)	مرا بخوانید تا استجابت کنم برای شما.

۶ در مجزوم کردن فعلهای معتل ناقص (فعلی که آخرین حرف اصلی اش «و - ا - ی» باشد، در صیغه‌های (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) حرف عله حذف می‌شود.

- ✓ تَمْشِي (راه می‌روی) ← نَهِي ← لَا تَمْشِ (راه مرو)
- ✓ يَهْدِي (هدایت می‌کند) ← مجزوم به لَمْ ← لَمْ يَهْدِ (هدایت نکرد)

**توجه:** ادات شرط + فعل شرط + ..... + ف + جمله اسمیه  
 جمله فعلیه  
 جمله اسمیه  
 جواب شرط

**التمرین الأول: عین الجملة الصحيحة و غیر الصحيحة حسب الحقیقة. ✓ ✗**

- ۱ أَلْتَعْنَتْ طَرَحَ سُؤَالٍ صَعْبٍ يَهْدَفُ إِجَادِ مَشَقَّةٍ لِلْمَسْؤُولِ. ✓  
 مچ‌گیری، مطرح کردن سوالی سخت با هدف ایجاد سختی برای کسی که مورد سوال واقع شده است.
- ۲ عِلْمُ الْإِحْيَاءِ عِلْمٌ مُطَالَعَةٌ خَوَاصُّ الْعَنَاصِرِ. ✗  
 زیست‌شناسی، علم مطالعه‌ی ویژگی‌های عنصرهاست.
- ۳ الْإِلْتِفَاتُ هُوَ كَلَامٌ خَفِيٌّ بَيْنَ شَخْصَيْنِ. ✗  
 روی‌برگرداندن همان سخن پنهانی بین دو نفر است.
- ۴ أَلْسَبُورَةُ لَوْحٌ أَمَامَ الطَّلَابِ يُكْتَبُ عَلَيْهِ. ✓  
 تخته سیاه، لوحی در مقابل دانش‌آموزان است که روی آن نوشته می‌شود.

**التمرین الثانی: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

- ۱ وَمَا تَتَفَقَّهُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. (البقرة: ۷۳) ← و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید، قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (المَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: خَيْرٍ، ه)
- ۲ مَنْ عِلْمٌ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رسول الله (ص) ← هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل کننده کاسته نمی‌شود. (یعنی بدون اینکه از پاداش عمل کننده چیزی کاسته شود، یاددهنده‌ی دانش هم، همان پاداش را می‌برد.) (اسْمُ الْفَاعِلِ: الْعَامِلِ)
- ۳ أَلْسَأْسُ أَعْدَاءُ مَا جَهَلُوا. (الإمام عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ← مردم دشمن آنچه نمی‌دانند هستند. (الْجَمْعُ الْمُكَسَّرُ وَ مُفْرَدُهُ: أَعْدَاءُ مُفْرَدُهُ «عَدُوٌّ»)

۴ إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. (الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ← هرگاه عقل تمام شود، سخن کم می‌شود.

ادات فعل شرط فاعل جواب شرط

۵ الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا. (الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ← دانشمند، اگرچه مرده باشد؛ زنده است.

مبتدا خبر

۶ فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِإِيَّكَ وَمُعَلِّمِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا. (الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ← به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز؛ اگرچه (هرچند) فرمانده (فرمانروا) باشی.

(إِسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسٍ وَ إِسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٍ)

### التمرین الثالث: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ التَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَدَّرُ
قَدْ أَتَقَدَّدَ: نجات داده است	يُتَقَدَّدُ: نجات می‌دهد	أَتَقَدَّدُ: نجات بده	الْإِنْقَادُ: نجات دادن
إِبْتَعَدَ: دور شد	لَا يَبْتَعِدُ: دور نمی‌شود	لَا تَبْتَعِدُ: دور نشو	الْإِبْتِعَادُ: دور شدن
إِنْسَحَبَ: عقب‌نشینی کرد	سَيَنْسَحِبُ: عقب‌نشینی خواهد کرد	لَا تَنْسَحِبْ: عقب‌نشینی نکن	الْإِنْسِحَابُ: عقب‌نشینی کردن
إِسْتَحْدَمَ: به کار گرفت	يَسْتَحْدِمُ: به کار می‌گیرد	اسْتَحْدِمْ: به کار بگیر	الْإِسْتِحْدَامُ: به کار گرفتن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يُجَالِسُ: همنشینی می‌کند	جَالِسْ: همنشینی کن	الْمُجَالَسَةُ: همنشینی کردن
تَدَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَدَكَّرُ: به یاد می‌آورد	لَا تَتَدَكَّرْ: به یاد نیاور	الْتَدَكُّرُ: به یاد آوردن
تَعَايَشَ: همزیستی کرد	يَتَعَايَشُ: همزیستی می‌کند	تَعَايَشْ: همزیستی کن	الْتَعَايِشُ: همزیستی کردن
قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است	يُحَرِّمُ: حرام می‌کند	لَا تُحَرِّمْ: حرام نکن	الْتَحْرِيمُ: حرام کردن

### التمرین الرابع: ضَعِ هَذِهِ الْجُمَلِ وَ التَّرَاكِيِبِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هُؤْلَاءِ نَاجِحَاتٍ / هَذَانِ الْمُكَيِّفَاتِ / تِلْكَ الْحِصَّةُ / اُولَئِكَ مُسْتَمِعُونَ / هؤْلَاءِ جُنُودٌ / هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ

مفرد مؤنث	مثنی مذکر	مثنی مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَذَانِ الْمُكَيِّفَاتِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	اُولَئِكَ مُسْتَمِعُونَ	هُؤْلَاءِ نَاجِحَاتٌ	هُؤْلَاءِ جُنُودٌ

### التمرین الخامس: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. = #

وُدٌّ / بَعْدٌ / تَكَلَّمَ / إِجْلَسَ / نَهَايَةٌ / عِدَاوَةٌ / إِحْتِرَامٌ / أَحْيَاءٌ / مَرَّةٌ / نَفْعٌ / ذَنْبٌ / هَرَبٌ

إِنَّمُ = ذَنْبٌ	تَبْجِيلٌ = إِحْتِرَامٌ	تَارَةً = مَرَّةٌ	حُبٌّ = وُدٌّ
فَرٌّ = هَرَبٌ	أَمْوَاتٌ * أَحْيَاءٌ	دَنَا * بَعَدَ	قُمْ * إِجْلَسَ
ضَرٌّ * نَفْعٌ	بِدَايَةٌ * نَهَايَةٌ	سَكَتٌ * تَكَلَّمَ	صَدَاقَةٌ * عِدَاوَةٌ

### التمرین السادس: اكْمَلِ تَرْجُمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَ جَوَابَهُ.

۱ وَمَا تَعَلَّوْا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ \* الْبَقَرَةُ: ۱۹۷ ← و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند. (از آن آگاه است.)

ادات شرط فعل شرط جواب شرط

۲ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ \* الْإِسْرَاءُ: ۷ ← اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید (کرده‌اید).

ادات شرط فعل شرط جواب شرط

۳ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا \* الْأَنْفَالُ: ۲۹ ← اگر از خدا پروا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

ادات شرط فعل شرط جواب شرط

۴ مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص) ← هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش پاسخ می‌دهد.

ادات شرط فعل شرط جواب شرط



### التَّمْرِينُ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ. (كَلِمَةً وَاحِدَةً زَائِدَةً)

المُشَاغِبُ: شُلُوعُ كُنْتَدِهْ وَ اخْلَالَ غِرْ	۱	هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ الْيَسَارِ. ← هَمَان حَرَكْت دَاَدِن صَوْرَتْ بَه رَاسْت وَ چَپ اسْت.
الْحِصَّةُ: زَنْگِ دَرْسِي، قَسْمَتْ	۲	هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النِّظْمَ. ← هَمَان كَسِي اسْت كِه مَشْكَلَاتِي رَا سَبَب مِي شُود وَ بَه نَظْم ضَرَر مِي رَسَانْد.
الْفُسُوقُ: آوْدِه شَدِن بَه گِناهِ	۳	مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ أَوْ مَوْظِفٍ. ← اَنْجِه كِه دَر بَرَابَر كَار كَارگَرِي يَا كَارمَنْدِي دَاَدِه مِي شُود.
الأجر: مَزْد	۴	تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابَ الْمَعَاصِي. ← تَرَكَ دَسْتُور خِداوند وَ ارْتِكَاب گِناهِان اسْت.
الإنفاتُ: رُوي بَرگَرْدانْدِن	۵	أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ← كَارهاِي انْسان وَ اخْلَاقْش اسْت.
السُّلُوكُ: رِفْتاَر	۶	

### العالمُ كمن معه شَمْعَةٌ تُضيءُ للناسِ. الامامُ محمَّدُ الباقرُ عليه السلام

دانشمند مانند کسی است که شمع‌ی به همراه دارد که برای مردم روشن می‌کند.

#### اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

#### إِبْحَثْ فِي كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» عَنْ نَصِّ قَصِيرٍ حَوْلَ آدَابِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ ثُمَّ اكْتُبْهُ.

کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، کتابی در حوزه‌ی اخلاق اسلامی می‌باشد که یکی از آثار زین‌الدین ابن علی العاملی معروف به شهید ثانی می‌باشد.

موضوع کتاب، آداب متقابل معلم و متعلم و نیز آداب تعلیم و تعلم در اسلام است. این کتاب منبع بسیاری از آثار پس از خود بوده و به جهت اهمیت آن دارای شروح و حواشی، ترجمه‌های متعدد و تلخیص‌هایی می‌باشد. این کتاب شریف از دیرباز تاکنون، کانون توجه دانشمندان و علمای شیعی بوده است. جناب شهید ثانی از نوادگان علامه حلّی و جزو فقهای نامدار شیعه بوده است. از ایشان تألیفات بسیاری برجای مانده که مهمترین آنها کتاب (الروضه البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة) در باب فقه جعفری با بیانی نیمه استدلالی، به رشته‌ی تحریر درآمده است.

شهید ثانی در ابتدای کتاب، تاریخ اتمام تالیف آن را روز پنج شنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۵۴ یعنی یازده سال قبل از شهادتش، در سن ۴۵ سالگی به پایان رسانده است.



درس سوم

شگفتی‌های

درختان



## درس سوم: شگفتی‌های درختان

أَخْلَّ	حلال تر، حلال ترین	غاز	غاز
إِسْتِيعَالٌ	برافروخته شدن، سوختن (إِسْتَعْلَى، يَسْتَعْلَى)	فَالِقٌ	شکافنده
أَطْيَبٌ	خوب تر، خوب ترین = أَحْسَنُ، أَفْضَلُ	لُبٌّ	مغز میوه
أَعْصَانٌ، عُصُونٌ	شاخه‌ها « مفرد: عُصْنٌ »	مَحَاصِلٌ	محصولات
إِتِفَافٌ	در هم پیچیدن (إِلْتَفَافٌ، يَلْتَفِئُ)	الْمُحِيطُ الْهَادِيُّ	اقیانوس آرام
بُدُورٌ	دانه‌ها « مفرد: بَدْرٌ »	مُزَارِعٌ	کشاورز = زارع، فَلَاحٌ
جِدْعٌ	تنه « جمع: جُدُوعٌ »	مُعَمَّرٌ	کهن سال
جُزُرٌ	جزیره‌ها « مفرد: جَزِيرَةٌ »	مُلُوثٌ	آلوده کننده
جَوْزَةٌ	دانه‌ی گردو، بلوط و مانند آن	مُوصَفَاتٌ	ویژگی‌ها
خَنْقٌ	خفه کرد (مضارع: يَخْنُقُ)	تَبَّتْ	روییید (مضارع: تَبُّتٌ)
خَائِقٌ	خفه کننده	نَصِيفٌ	توصیف می کنیم
سَبَبٌ	سبب شد (مضارع: يَسَبِّبُ)	نَوَى	هسته
سِيَاحٌ	پرچین		

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ...﴾ انعام، ۹۵

بی گمان خدا شکافنده‌ی دانه و هسته است. زنده را از مُرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده‌ی مُرده از زنده است.

### شگفتی‌های درختان

پدیده‌های طبیعت، یک حقیقت را اثبات می‌کند و آن؛ قدرت خداست، و اکنون بعضی از این پدیده‌ها را توصیف می‌کنیم:

انگور برزلی درختی است که با بقیه‌ی درختان جهان تفاوت دارد، در برزلی می‌روید، و میوه‌هایش بر تنه‌ی آن رشد می‌کند،

و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که؛ آن [ درخت ] در طول سال، میوه‌هایی می‌دهد.

درخت سکویا درختی از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست،

گاهی بلندی برخی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ متر می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد،

و عمرش تقریباً افزون بر ۳۵۰۰ سال می‌شود.

درخت خفه کننده درختی است که در برخی از جنگل‌های استوایی رشد می‌کند، زندگی‌اش را با پیچیدن دور تنه و شاخه‌ی درختی آغاز می‌کند، سپس به تدریج آن را خفه می‌کند.

نوعی از آن در جزیره‌ی قشم که در استان هرمزگان قرار دارد یافت می‌شود (وجود دارد).

درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام رشد می‌کند، و در انتهای شاخه‌هایش میوه‌هایی شبیه نان دارد.

### عجائب الأشجار

ظواهرُ الطَّيِّبَةِ تَنْبُتُ حَقِيقَةً وَاحِدَةً وَ هِيَ قُدْرَةُ اللَّهِ، وَ الْآنَ نَصِفُ بَعْضَ هَذِهِ الظَّوَاهِرِ:

الْعَبُّ الْبَرْزَلِيُّ شَجَرَةٌ تَخْتَلِفُ عَنِ بَاقِي أَشْجَارِ الْعَالَمِ، تَنْبُتُ فِي الْبَرْزَلِ، وَ تَنْمُو أَثْمَارُهَا عَلَى جِدْعِهَا،

وَ مِنْ أَهَمِّ مَوْصَفَاتِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَنَّهَا تُعْطِي أَثْمَاراً طَوَّلَ السَّنَةِ.

شَجَرَةُ السَّكْوِيَا شَجَرَةٌ مِنْ أَطْوَلِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ فِي كَالِيفُورْنِيَا،

قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ قَدْ يَبْلُغُ قَطْرُهَا تِسْعَةَ أمتارٍ،

وَ يَزِيدُ عُمُرُهَا عَلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ خَمْسِ مِئَةِ سَنَةٍ تَقْرِيباً.

الشَّجَرَةُ الْخَائِقَةُ شَجَرَةٌ تَنْمُو فِي بَعْضِ الْغَابَاتِ الْإِسْتِوَائِيَّةِ،

تَبْدَأُ حَيَاتَهَا بِالْإِتِفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ عُصُونِهَا، ثُمَّ تَخْنُقُهَا تَدْرِيجاً.

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي جَزِيرَةِ قِشْمِ اللَّي تَقَعُ فِي مَحَافِظَةِ هَرْمُزْجَانِ.

شَجَرَةُ الْخُبْرِ شَجَرَةٌ اسْتِوَائِيَّةٌ تَنْمُو فِي جُزُرِ الْمُحِيطِ الْهَادِيِّ، تَحْمِلُ أَثْمَاراً فِي نَهَائَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْرِ.

مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.	يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ هَذِهِ الثَّمَارِ.
درخت نفت درختی است که کشاورزان آن را مانند پرچینی دور مزرعه‌ها برای محافظت محصولانشان از حیوانات به کار می‌گیرند؛	شَجَرَةُ النَّفْطِ شَجَرَةٌ يَسْتَعْدِمُهَا الْمُزَارِعُونَ كَسِيحٍ حَوْلَ الْمَزَارِعِ لِجَمَايَةِ مَحَاصِلِهِمْ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ؛
زیرابوی این درخت بدو ناخوشایند است به گونه‌ای که حیوانات از آن فرار می‌کنند،	لِأَنَّ رَائِحَةَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ كَرِيهَةٌ تَهْرُبُ مِنْهَا الْحَيَوَانَاتُ،
و دانه‌های آن مقداری از روغن‌ها را داراست که سوختن آن‌ها سبب خارج شدن هیچ نوعی از گازه‌های آلوده کننده نمی‌شود.	وَ تَحْتَوِي بِذُورِهَا عَلَى مِقْدَارٍ مِنَ الزُّيُوتِ لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَهَا خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ مُلَوِّثَةٍ.
و تولید نفت از آن امکان دارد و یک نوع از آن به اسم درختِ مِداد در شهر نیک‌شهر در استان سیستان و بلوچستان یافت می‌شود.	وَ يُمَكِّنُ إِنتَاجَ النَّفْطِ مِنْهَا. وَ يُوجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي مَدِينَةِ نِيكَشَهْرٍ بِمُحَافَظَةِ سِيستَانِ وَ بَلُوشِستَانِ بِاسْمِ شَجَرَةِ مِداد.
درخت بلوط یقیناً از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد (دو هزار سال عمر می‌کند).	شَجَرَةُ الْبَلُوطِ هِيَ مِنَ الْأَشْجَارِ الْمُعَمَّرَةِ وَ قَدْ تَبْلُغُ مِنَ الْعُمُرِ أَلْفِي سَنَةٍ.
جنگل‌های زیبایی از آن در استان ایلام و استان لرستان یافت می‌شود (وجود دارد).	تُوجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْهَا فِي مُحَافَظَةِ إِيلامِ وَ لُرِستَانِ.
سنباب بعضی از دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک پنهان می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند.	يُدْفِنُ السَّنْبَابُ بَعْضَ جُوزَاتِ الْبَلُوطِ السَّلِيمَةِ تَحْتَ التُّرَابِ، وَ قَدْ يَنْسَى مَكَانَهَا.
و در سال آینده، آن دانه {ی بلوط} رشد می‌کند و درخت می‌شود.	وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَنْمُو تِلْكَ الْجُوزَةُ وَ تَصِيرُ شَجَرَةً.
امام صادق (ع) فرمود:	قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):
کشاورزی کنید و نهال بکارید... به خدا سوگند مردم کاری را حلال تر و خوب تر از آن انجام نداده‌اند.	إِزْرَعُوا وَ اغْرِسُوا... وَ اللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أُطِيبَ مِنْهُ.

### ضع في الفراغ كلمة مناسبة حسب نصّ الدرس.

- ۱) تَبَدُّأُ الشَّجَرَةُ الْخَائِفَةُ حَيَاتِهَا بِاللِّتِيفِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ عُصُونِهَا. ← درخت خفه کننده، زندگی خود را با پیچیدن به دور تنه‌ی یک درخت و شاخه‌هایش شروع می‌کند.
- ۲) لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَ زَيْوتِ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ مُلَوِّثَةٍ. ← سوختن روغن‌های درخت نفت سبب خارج شدن هیچ یک از گازه‌های آلوده کننده نمی‌شود.
- ۳) تُوجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ فِي مُحَافَظَةِ إِيلامِ وَ لُرِستَانِ. ← جنگل‌های زیبایی از درختان بلوط در استان ایلام و لرستان یافت می‌شود (وجود دارد).
- ۴) قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُويَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ. ← گاهی بلندی بعضی درختان سکویا به بیشتر از صد متر می‌رسد.
- ۵) تَحْمِلُ شَجَرَةُ الْخَبْزِ أَثْمَارًا فِي نِهَائَةِ الْأَغْصَانِ كَالْخَبْزِ. ← در انتهای شاخه‌ها، درخت نان؛ میوه‌هایی مانند نان دارد.
- ۶) تَنْمُو أَثْمَارُ الْعِنَبِ الْبِرَازِيلِيِّ عَلَى جِدْعِ شَجَرَتِهِ. ← میوه‌های انگور برزیلی بر تنه‌ی درختش رشد می‌کند.

## إِعْلَمُوا

### المعرفة و التكرار

✓ اسم معرفه: اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نكرة، ناشناخته است. مهم‌ترین نشانه‌ی اسم معرفه داشتن « ال » است. مثال:

جاءَ المُدرِّسُ. ← معلم آمد.	جاءَ مُدرِّسٌ. ← معلمی آمد.
وجَدْتُ القَلَمَ. ← قلم را یافتم.	وجَدْتُ قَلَمًا. ← قلمی را یافتم.

✓ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه «ال» تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد.  
مثال:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا. كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا. اسب‌هایی را دیدم. آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

✓ کلمهٔ أَفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است.

✓ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ء) دارد. مثال: رَجُلًا، رَجُلٌ و رَجُلٌ

✓ در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید:

مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.

معادل عربی هر سه جمله‌ی بالا می‌شود: جَاءَ رَجُلٌ.

✓ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود. مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

✓ اسم عَلَم، مانند: عَبَّاسٌ، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

✓ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد. مثال:

أَلْعَلِمُ كَنْزٌ : دانش گنج است. مَبْتَدَا خَبَر  
فَرِيقُنَا فَائِزٌ : تیم ما برنده است. مَبْتَدَا خَبَر

در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

### إِحْتِبَارُ نَفْسِكَ: تَرْجِمِ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَالنَّكِرَةِ.

- ۱ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ النور، ۳۵ ← خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند [این است که] در چراغانی چراغی باشد، و آن چراغ در حبابی بلورین قرار گرفته باشد و آن حباب بلورین گویي ستاره‌ای درخشان است.
- ۲ ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ...﴾ المزمّل، ۱۶۵ ← رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...
- ۳ ﴿عَالِمٌ يُتْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ﴾ (سورَةُ اللَّهِ (ص)) ← دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت‌کننده است.

### مباحث تکمیلی معرفه و نکره

در عربی شش نوع اسم معرفه داریم:

معارف شش بود: مُضَمَّر، إِضَافَةٌ، عَلَمٌ، ذُو الْأَلَمِ، مَوْصُولٌ و اِشَارَةٌ

۱- اسامی علم (خاص) ۲- ضمایر ۳- اسامی اشاره ۴- اسامی موصول ۵- مَعْرُوفٌ به ال ۶- مَعْرُوفٌ به اضافه

۱ **اسم علم (خاص):** اسمی است که بر فرد یا شیء معین دلالت دارد. مانند حسین و... این اسامی عبارتند از:

الف) اسم افراد، شهرها و کشورها و...	محمد - طهران - ایران و...
ب) لقب افراد	امین - کریم ...
ج) کنیه افراد	کلماتی که با (أبُ أُخْ بِنْتُ أُمُّ) شروع می‌شوند. مانند: ابوالقاسم - أُمُّ الْبَنِينِ - بِنْتُ الْهَدْيِ

**نکته ۱:** ممکن است آن فرد یا شیء بخصوص یا مکان مورد نظر برای شما شناخته شده نباشد ولی چون بر فرد یا شیء یا مکانی بخصوص دلالت می‌کند، اسم خاص در نظر گرفته می‌شود.

۲ **ضمایر:** هُوَ - هُمَا - هُمُ - هِيَ - هُمَا - هُنَّ - أَنْتَ

۳ **اسامی اشاره:** هَذَا - هَذِهِ - هَذَانِ - هَذَيْنِ - هَؤُلَاءِ - هَاتَانِ - هَاتَيْنِ - ذَلِكَ - تِلْكَ - أُولَئِكَ، ...

۴ **اسامی موصول:** الَّذِي الَّذَانِ اللَّذَيْنِ الَّذِي مَنِ مَا

عام (مشترک) که اغلب در وسط جمله می‌آید.

خاص

۵ **مُعَرَّفٌ** به (ال): هر اسم نکره ای اگر (ال = حرف تعریف) بر سرش بیاید، معرفه می‌شود. مانند:

اشتریتُ کتاباً ثُمَّ بَعَثَ الْكِتَابَ. نکره  
کتابی را خریدم سپس همان کتاب را فروختم. معرفه

**توجه فرمایید:** معمولاً اولین بار یک اسم در یک متن یا عبارت به صورت نکره می‌آید ولی در دفعات بعد همراه با (ال) می‌آید تا مشخص شود این اسم قبلاً در متن آورده شده یا برای شنونده و خواننده آشنا است. در این حالت حرف (ال) تقریباً معادل (The) در زبان انگلیسی عمل می‌کند.

۶ **مُعَرَّفٌ به اضافه:** هر اسم نکره‌ای که به یکی از اسامی معرفه ذکر شده (اسامی علم، اسامی ال دار، ضمیر و...) اضافه شود بخاطر این اضافه شدن معرفه می‌گردد. مانند:

کتابٌ + الله = کتابُ الله نکره  
کتاب + معرفه = معرفه مُعَرَّفٌ به اضافه (معرفه) مضاف الیه

کتابٌ + العربية = کتابُ العربية نکره  
کتاب + معرفه = معرفه مُعَرَّفٌ به اضافه (معرفه) مضاف الیه

**نکته ۲:** کلمه نمی‌تواند هم ال داشته باشد و هم تنوین. یعنی اگر حرف تعریف (ال) داشته باشد، تنوین نمی‌گیرد و اگر تنوین داشته باشد (ال) نمی‌گیرد.

الْعِلْمُ ← صحیح ← (الْعِلْمُ) یا (عِلْمٌ)

**نکته ۳:** مضاف الیه همیشه از نظر اعرابی مجرور است.

**نکته ۴:** مضاف هیچگاه (تنوین) و نیز (ال) نمی‌گیرد.

**نکته ۵:** اسم‌های مثنی (مذکر مؤنث) و نیز جمع مذکر سالم هرگاه مضاف واقع شوند، (ن) آخر آنها حذف می‌شود. مانند:

مُعَلِّمِينَ + المدرسة = مُعَلِّمِي المدرسة مُتَّصِلِينَ  
مُتَّصِلِينَ + العالم = مُسَلِّمُو العالم

**نکته ۶:** اگر مضاف الیه نکره باشد، مضاف نیز نکره خواهد شد.

كُلُّ عِلْمٍ نکره  
مضاف مضاف الیه و مجرور نکره

تنوین (ال) می‌پروند (ال) هم تنوین پروند  
مضاف (ن) می‌پروند مضاف هر سه پروند

**نکته ۷:** ترجمه: در ترجمه اسم‌های نکره معمولاً از روش زیر استفاده می‌کنیم.

اسم نکره | يك + اسم نکره | مانند: (ذئبٌ) | يك گرگ  
اسم نکره + ي | اسم نکره + ي | گرگی

**تذکر:** اسامی نکره اگر خبر واقع شوند، لازم نیست در ترجمه (یک) یا (ی) آورده شود.

صَدِيقُنَا صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ. مبتدا و مرفوع م. الیه خبر مرفوع  
دوست ما زمان بلا شکیبا است.

**نکته ۸:** اگر بعد از اسم اشاره يك اسم معرَّفٌ به ال بیاید، اسم اشاره بصورت مفرد ترجمه می‌شود، گرچه مفرد نباشد.

هؤلاء التلاميذُ مجتهدون. اسم اشاره برای جمع  
(این دانش آموزان، کوشا هستند.) مفرد

۱- چهار دسته قبلی ذاتاً معرفه هستند (معرفه اصلی هستند) ولی مورد ۵ و ۶ معرفه شده هستند. یعنی ذاتاً معرفه نیستند ولی قرار گرفتن در موقعیتهای مذکور (گرفتن « ال » و اضافه شدن به يك اسم معرفه) باعث معرفه شدن آنها شده است.

۲- کلمه ای که مضاف واقع می‌شود (ال - تنوین - « ن » مثنی و جمع) نمی‌گیرد.

هَذَا الْمُؤْمِنُ مُجْتَهِدٌ.

اسم اشاره برای مفرد

(این مؤمن، تلاشگر است.)

مفرد

**نکته ۹:** اما اگر بعد از اسم اشاره يك اسم نكرة یا یک اسم غیر معرف به ال بیاید، اسم اشاره مطابق صیغه اش ترجمه می‌شود.

هَؤُلَاءِ تَلَامِيذُ مُجْتَهِدُونَ.

اسم اشاره برای جمع

(اینها دانش آموزانی کوشا هستند.)

جمع

هَذَا مُؤْمِنٌ مُجْتَهِدٌ.

(این، مؤمنی تلاشگر است.)

**نکته ۱۰:** اسم خانم‌ها (مریم)، شهرها (تهران) و کشورها (ایران) چه عربی باشند و چه غیر عربی، تحت هیچ شرایطی تنوین نمی‌گیرند.

**نکته ۱۱:** اسامی مانند (القرآن، التوراة، الإنجیل و...) از نظر بعضی جزء اسامی معرف به ال شمرده می‌شوند، و از نظر بعضی دیگر اسم علم (خاص) یا (علم بالغلبه) در نظر گرفته می‌شوند.

**نکته ۱۲:** در اینکه باید ضمائر متصل رفعی (ضمایر قرمز رنگ) را جزء معرفه‌ها بشماریم یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. (از نکته ۱۰ و ۱۱ که اختلافی است در کنکور سؤال طرح نمی‌شود.)

**توجه:** دقت فرمائید که معرفه و نکره بودن از تقسیمات مخصوص اسم است و فعل‌ها و حرف‌ها (معرفه و نکره) ندارند.

معرف نشش بود: مُضَمَّر، إِضَافَةٌ، عِلْمٌ، ذَوَالْأَلَمِ، مَوْصُولٌ و اِشَارَةٌ

۱- اسامی علم (خاص) ۲- ضمایر ۳- اسامی اشاره ۴- اسامی موصول ۵- معرف به ال ۶- معرف به اضافه

۱- اسامی علم (خاص) مانند: اسم افراد، شهرها، کشورها و...

۲- ضمیر  
منفصل: مانند: هُوَ، هُمَا، هُمْ و... إِيَّاهُ، إِيَّاهُمَا...  
متصل: مانند: هِ، هُمَا، هُمْ و...

۳- اسامی اشاره: مانند: هَذَا، هَذِهِ، هَؤُلَاءِ و...

۴- اسامی موصول: مانند: الَّذِي، الَّتِي، اللَّذَيْنِ، و... مَنْ، مَا

۵- معرف به ال: مانند: كِتَابًا (نكرة) ← الكِتَابَ (مَعْرُوفٌ به ال)

۶- معرف به اضافه: اسم نكرة + اسم معرفه (اسامی علم، ضمیر و...)  
مَعْرُوفٌ به اِضَافَةٍ

اسم

نكرة: اسمی که جزء شش دسته اسم بالا نباشد. كِتَابٌ - مُعَلِّمُونَ - مُجَاهِدِينَ

مَعْرُوفٌ / مَعْرُوفَةٌ + اسم نكرة  
مانند: كُلُّ شَيْءٍ نَكْرَةٌ

عَيِّنْ أَنْوَاعَ الْمَعَارِفِ فِي الْعِبَارَةِ التَّالِيَةِ:

۱) اللِّسَانُ جِرْمُهُ صَغِيرٌ وَ جِرْمُهُ كَبِيرٌ. ← (زبان ورزش کوچک «کم» و گناهش بزرگ «زیاد» است.)

فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ ← در ورزشگاه

إبراهيم	إسماعيل
لَمُشَاهَدَةِ أَيِّ مَبَارَاةٍ؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تَعَالَ نَذْهَبْ إِلَى الْمَلْعَبِ. بیا به ورزشگاه برویم.
بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمَبَارَاةُ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لَمُشَاهَدَةِ مَبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه‌ی فوتبال.
الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم، دو هفته قبل مساوی شدند.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَ السَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.

أَتَذَكَّرُ ذَلِكَ. آن را به یاد می آورم.	أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ کدام یک از دو تیم قوی تر است؟
كِلَاهُمَا قَوِيَانِ. عَلَيْنَا بِالذَّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم.	عَلَى عَيْنِي. تَعَالَ نَذْهَبُ. به روی چشم (اطاعت می شود). بیا برویم. [ جواب علی عینی: سلامت عیناک ]
قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ. قبل از اینکه از تماشای پر شود.	
<b>فِي الْمَلْعَبِ ← در ورزشگاه</b>	
أَنْظُرُ؛ جَاءَ أَحَدُ مَهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجُلُ هَدَفًا. نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد.	هُوَ هَجَمَ عَلَى مَرَمِي فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفُ، هَدَفُ! او به دروازه ی تیم سعادت حمله کرد. گل، گل!
لَكِنَّ الْحَكَمَ مَا قَبِلَ الْهَدَفَ؛ لِمَاذَا؟ اما داور گل را نپذیرفت؛ چرا؟!	رَبِّمَا بَسَبَ تَسْلُلًا. شاید به خاطر آفساید.
أَنْظُرُ، هَجَمَةُ قَوِيَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.	يَعْجِبُنِي جِدًّا حَارِسُ مَرَمِي فَرِيقِ لِسَعَادَةِ! از دروازه بان تیم سعادت خیلی خوشم می آید!
مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي؟ چه کسی به [دور] نهایی می رود؟	مَنْ يُسْجِلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي. هر کس گلی ثبت کند به دور نهایی می رود.
الْحَكَمُ يَصْفُرُ. داور سوت می زند.	لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفٍ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.

١) الْمُبَارَاةُ: مَسَابِقُهُ	٢) تَعَادَلًا: بَرَابَرُ شَد	٣) أَتَذَكَّرُ: بَه يَاد مِي أَوْرَم	٤) كِلَا: هَر دُو
٥) أَنْ يَمْتَلِئَ: كِه پَرشود	٦) الْمُتَفَرِّجُ: تَمَاشَاچِي	٧) سَيَسْجُلُ: ثَبِت خَوَاهِد كَرَد	٨) الْهَدَفُ: كُل
٩) الْمَرَمِي: دَرَوَازِه	١٥) الْحَكَمُ: دَاوَر	١١) أَلْتَسَلُّ: آفَسَايِد	١٢) يُعْجِبُنِي: مَرَا دَر شَكْفَت مِي آوَرَد، خُوشَم مِي آيَد (أَعْجَبْتُ، يُعْجِبُ)
١٣) حَارِسُ الْمَرَمِي: دَرَوَازِه بَان			

**التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟**

١) بَحْرٌ يُعَادِلُ ثَلَاثَ الْأَرْضِ تَقْرِيْبًا. دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می شود.	المُحِيطُ الْهَادِي (اقیانوس آرام)
٢) أَلْتَجَمُّعُ وَ الدَّوْرَانُ حَوْلَ شَيْءٍ. جمع شدن و چرخیدن دور چیزی.	التِّفَافُ (در هم پیچیدن)
٣) الَّذِي يُعْطِيهِ اللهُ عُمْرًا طَوِيلًا. کسی که خدا به او عمر طولانی می دهد.	مُعَمَّرٌ (کهنسال)
٤) الَّذِي يَعْمَلُ فِي الْمَرْعَةِ. کسی که در مزرعه کار می کند.	مُزَارِعٌ = زَارِعٌ = فَالَاحُ (کشاورز)
٥) صِفَاتٌ أَحَدٌ أَوْ شَيْءٍ. ویژگی های کسی یا چیزی.	مُوصَافَاتٌ (ویژگی ها)



**التمرین الثانی: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

- ۱ ما مِنْ مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ. رَسُولُ اللَّهِ (ص) ← (الْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ، وَاسْمُ الْفَاعِلِ)  
هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند، یا نهالی بکارد، پس (و) پرندۀ ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد؛ مگر آن که برای او به خاطر آن صدقه‌ای باشد.
- ۲ ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص) ← (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَالْمَفْعُولُ)  
هیچ مردی نیست که نهالی بکارد؛ مگر این که خداوند به اندازه‌ی میوه‌ای که از آن نهال برون می‌شود، پاداش برایش بنویسد. (نوشته‌است)
- ۳ سَأَلَ النَّبِيُّ (ص): أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرَعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع) ← (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَالْفَاعِلُ)  
از پیامبر (ص) سوال شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد.

**التمرین الثالث: أُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.**

۱ بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَّابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟	بِحَافِلَةِ الْمَدْرَسَةِ. با اتوبوس مدرسه
۲ فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟	فِي مِصْرَ در مصر
۳ كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلِ فِي الشِّتَاءِ؟ هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟	بَارِدٌ. سرد
۴ لِمَنْ هَذَا التَّمْنَأُ؟ این مجسمه از آن کیست؟	لِسَيِّوِيَهْ از سیبویه
۵ هَلْ تَشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ آیا چهره‌ای در عکس می‌بینی؟	نَعَمْ. أَشَاهِدُ الْوَجْهَ. بله، چهره را می‌بینم.
۶ مَاذَا تَشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ بالای رودخانه چه می‌بینی؟	أَشَاهِدُ جِسْرًا. پُلًی می‌بینم.

**التمرین الرابع: أَلِف: عَيِّنِ التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّنْكِيرِ.**

۱ سَمِعْتُ صَوْتًا عَجِيبًا.	صدای عجیبی را شنیدم. ✓	صدای عجیب را شنیدم.
۲ وَصَلْتُ إِلَى الْقَرْيَةِ.	به روستایی رسیدم.	به روستا رسیدم. ✓
۳ نَظَرْتُ إِلَى الْمَاضِي	نگاهی به گذشته ✓	نگاه به گذشته
۴ أَلْعِبَادُ الصَّالِحُونَ	بندگانِ درستکار	بندگانِ درستکار ✓
۵ أَسْوَارُ الْعَتِيقُ	دستبندِ کهنه ✓	دستبندی کهنه
۶ التَّارِيخُ الدَّهْبِيُّ	تاریخی زرین	تاریخ زرین ✓

**ب) تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّنْكِيرِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَالتَّنْكِيرَ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.**

- ۱ سَجَلَتْ مَنَظْمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَقَبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التَّرَاثِ الْعَالَمِيِّ.  
سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.  
معرفة معرفة
- ۲ عِمَارَةُ خُسْرُوآبَادِ فِي سَنَدَجٍ يَجْذِبُ سَيَّاحًا مِنْ مُدُنِ إِيرَانَ. ← (سَيَّاحٌ جَمْعُ سَائِحٍ، سَائِحَةٌ: گِردشگر)  
عمارت (ساختمان، بنای) خسروآباد در ساندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می‌کند.



۳ حَدِيقَةُ شَاهِزَادَه قُرْبُ كِرْمَانِ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است.

۴ مَعْبُدٌ كَرْدِكَلَا فِي مَحَافِظَةِ مازَنْدَرَانِ أَحَدُ الْأَثَارِ الْقَدِيمَةِ.

عبادتگاه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.

✓ جمله‌ی زیر قبلاً در کتاب بوده که حذف شده و بجایش جمله شماره ۲ نوشته شده است.

قَبْرُ كورُش يَجْذِبُ سَيَّاحًا مِنْ دُولِ الْعَالَمِ. (سَيَّاحُ جَمْعُ سَائِحٍ، سَائِحَةٌ: گِردشگر)

قبر کوروش گردشگرانی از دولت‌های جهان را جذب می‌کند.

### الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

إِسْمُ الْفَاعِلِ	الْمَصْدَرُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	الْفِعْلُ الْمَاضِي
الْمُؤَافِقُ ✓	الْتَّوْفِيقُ	وَافِقُ ✓	يُؤَافِقُ ✓	وَافَقَ
الْمُؤَوِّقُ	الْمُؤَافِقَةُ ✓	وَفَّقَ	يُؤَوِّقُ	تَفَقَّرَ
الْمُقَرَّبُ	الْتَّقَرُّبُ ✓	قَرَّبَ	يُقَرِّبُ	تَعَارَفَ
الْمُتَقَرَّبُ ✓	الْتَّقَرِيبُ	تَقَرَّبَ ✓	يَتَقَرَّبُ ✓	إِسْتَعَلَّ
الْمُتَعَارِفُ	الْمُعَارَفَةُ	تَعَارَفَ ✓	يَتَعَارَفُ	إِسْتَعْلَ
الْمُعَرَّفُ	الْتَّعَارُفُ ✓	إِعْرَفَ	يَتَعَارَفُ ✓	إِنْفَتَحَ
الْمُسْتَعِلُّ ✓	الْإِسْتِعْالُ	إِسْتَعْلَ ✓	يَسْتَعِلُّ	إِسْتَرْجَعَ
الْمُنْشِغِلُ	الْإِسْتِغْالُ ✓	إِنْشَعَلَ	يَسْتَعِلُّ ✓	تَرَزَّلَ
الْمُنْفَتِحُ	الْإِسْتِفْتَا ح	إِنْفَتَحَ ✓	يُنْفَتِحُ	أَكْرَمَ
الْمُنْفَتِحُ ✓	الْإِنْفِيتَا ح ✓	تَفَتَّحَ	يُنْفَتِحُ ✓	أَكْرَمَ
الْمُسْتَرْجِعُ ✓	الْإِسْتِرْجَاعُ	إِسْتَرْجَعَ ✓	يَسْتَرْجِعُ ✓	
الْمَرْجِعُ	الْإِسْتِرْجَاعُ ✓	رَاجَعَ	يَسْتَرْجِعُ	
الْمُرْتَّلُ ✓	الْتَّرْوُلُ	إِنْرَلَ	يُرْتَلُ	
الْتَّارِلُ	الْتَّنْزِيلُ ✓	نَزَلَ ✓	يُنَزِّلُ ✓	
الْأَكْرَمُ	الْإِكْرَامُ ✓	أَكْرَمَ ✓	يُكْرِمُ ✓	
الْمُكْرِمُ ✓	الْتَّكْرِيمُ	كَرَّمَ	يُكْرِمُ	

### الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱ يُشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمْ فِي الْمَلْعَبِ.

تماشاگران تیم‌شان را در ورزشگاه تشویق می‌کنند.

۲ شُرْطَى الْمُرُورِ يَصْفِرُ حَتَّى تَتَوَقَّفَ السَّيَّارَاتُ.

پلیس راهنمایی و رانندگی سوت می‌زند تا اتومبیل‌ها بایستند.

۳ وَضَعْتُ الْمِصْبَاحَ فِي مِشْكَاةِ الْبَيْتِ.

چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.

مُؤَاصَفَاتُ

ویژگی‌هایی

مَتَاجِرُ

مغازه‌هایی

مُتَفَرِّجُونَ

تماشاگرانی

يَصْفِرُ

سوت می‌زند

يَتَعَادَلُ

برابر می‌شود

يَمْتَلِئُ

پر می‌شود

تَخْفِيفُ

تخفیفی

مِفْتَاحُ

کلیدی

مِشْكَاةُ

چراغدانی



درس چهارم

آداب سخن گفتن



## درس چهارم: آداب سخن گفتن

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴾ (الأقزاب: ۷۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

سختن گفٲ = ٲدٲٲ، ٲكَلَم	كَلَم (مضارع: يَكَلِمُ)	فرا بخوان (دعا، يدعو)	أدع
سختن نكو (ٲدٲٲ، يٲدٲٲ)	لا تُٲدٲٲ	كه دخالت نكند (تَدخُل، يَتَدخُلُ)	أَنْ لا يَتَدخُلَ
ٲيروي نكن (قفا، يٲقفو)	لا تُقَفُ	ٲهمت‌ها «مفرد: ٲٲهمة»	ٲٲهم
ٲا قانع كند (أقنع، يٲقنع)	لِكي يٲقنع	لغزش	زَلل
نرم * ٲٲس	لِين	درست و استوار	سَدِيد
نرمي * ٲٲوٲة	لِين	خوشا به حال	طوبى ل
ٲنهان = ٲٲي	مٲبوء	عادت داد (مضارع: يعوؤ)	عوؤ
در معرض مي‌گذارد (ماضي: عرَض)	يَعْرَضُ	كمي * كٲرة	قَلَّة

آداب سخن گفتن	آداب الكلام
سختن گفتن آدابی دارد كه گوینده باید به آن عمل كند و مخاطبان را با سختی زیبا به كار نيك فرا بخواند.	لِلكَلَامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَي الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَيَدْعُو الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ
و برای مچ‌گیری با آنان مجادله نكند.	وَأَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بَتَعَنَّتِ
با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان به [شيوه‌ای] كه نيكوتر است مجادله نماي.	﴿ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ (النمل: ۱۱۵)
و باید عمل كنده به آنچه مي‌گويد باشد، تا رفتارشان را تغيير دهد، چرا چيزی مي‌گويد كه [خودتان آن را] انجام نمی‌دهيد؟	وَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يُغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ، ﴿ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾ (الصف: ۲)
و باید پيش از سخن گفتن سلام كند. «سلام كردن پيش از سخن گفتن است (اول سلام بعداً كلام).» امام صادق(ع)	وَجِبُ أَنْ يَسَلَّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ». الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
همانطور كه باید سخنش نرم و به اندازه‌ی عقل‌های شنوندگان باشد، تا آن‌ها را قانع كند و دوستی آنان را به دست آورد،	كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيِّنًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكِي يُقْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،
«با مردم به اندازه‌ی عقل‌هايشان سخن بگو.» رسول الله(ص)	«كَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.» رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ،
«و زبانت را به سخن نرم عادت بده.» امام علي(ع)	«وَ عَوَّدَ لِسَانَكَ لَيِّنَ الْكَلَامِ.» الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و در مورد آنچه كه به آن علمی ندارد نباید سخن بگويد، ( و از چيزی كه به آن علم نداری، ٲيروي مكن )	وَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَكَلَّمَ فِي ما لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿ وَ لا تُقَفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ﴾ (الاسراء: ۳۶)
و او نباید دخالت كند در موضوعی كه خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جاگاه‌های تهمت بترسيد.» (رسول الله(ص))	وَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَدخُلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرِضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ؛ «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ.» رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. «سخن بگويد تا شناخته شويد، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش پنهان است.» امام علي(ع)	الْمُتَكَلِّمُ يُعْرَفُ بِكَلَامِهِ. «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبِوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گاهی وقت‌ها قدرت سخن از اسلحه، قوی‌تر است. «چه بسا سختی كه مانند شمشير است.» امام علي(ع)	فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و رَبُّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَرُّ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسْلَمٌ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات به بار می آورد. «بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.» امام علی (ع)
يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْإِجْتِنَابُ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا اخْتِمَالُ الْكُذْبِ. «لَا تُحَدِّثُ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	انسان باید از بیان گفته‌هایی که در آن احتمال دروغ است بپرهیزد. «سخن نگو درباره چیزی که از تکذیب کردنش می ترسی.»
طَوْبَى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ	خوشا به حال کسی که، مردم از زبانش نمی ترسند. «هر کس مردم از زبانش بترسند، از جهنمیان است.» رسول الله (ص)
وَ مِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قَلْتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	و از آداب سخن گفتن، کم بودن آن است، بهترین سخن آنست که کم و راهنما باشد. «امام علی (ع)
وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَطَهْرِ أَمَامَ سُقْرَاطَ يَفْتَخِرُ بِمَلَابِسِهِ وَ بِمَطَهْرِهِ،	مردی خوش منظر (خوبرو) در برابر سقراط ایستاد که به لباس‌ها و قیافه‌اش می بالید،
فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمَ حَتَّى أَرَأَيْتَ.	سقراط به او گفت: سخن بگو تا تو را ببینم.

### عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ ✓ ✗

- ۱) الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ ✗ ← کسی که درباره آنچه نمی داند سخن می گوید، به خطا می افتد. ✓
- ۲) مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ ✗ ← هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است. ✗
- ۳) عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْأَخْرِينَ بِلِسَانِنَا ✗ ← ما نباید دیگران را با زبانتان زخمی کنیم (برنجانیم). ✓
- ۴) الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ ✗ ← کسی که سخن نمی گوید، ارزشش شناخته نمی شود. ✓
- ۵) لَا نُحَدِّثُ بِمَا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ ✗ ← در مورد چیزی که از تکذیبش می ترسیم، سخن نمی گوییم. ✓

## إِعْلَمُوا

### الْجُمْلَةُ بَعْدَ التَّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره، فعلی بیاید که درباره‌ی آن اسم نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم؛ حرف ربط «که» می آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می شود. مثال:

شاهدنا سنجاباً يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.	سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می پرید.
إِرْضَاءُ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ.	راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.
رَأَيْتُ وَكَلْدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.	پسری را دیدم که به سرعت راه می رفت.

✓ عبارت (رَأَيْتُ وَكَلْدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره‌ی «وَكَلْدًا» فعل مضارعی آمده است که درباره «وَكَلْدًا» توضیح می دهد؛ در ترجمه‌ی فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می شود.

ماضی + مضارع = ماضی استمراری

✓ اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمه‌ی فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.

أُفْتِشُ عَنْ مُعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ	دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)
أَشْهَدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ	دانش آموزی را می بینم که تمرین‌های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

✓ اکنون به ترجمه‌ی جمله‌ی زیر دقت کنید.

اَشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتَهُ مِنْ قَبْلُ. امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

**تذکر:** ترجمه هنر است و باید در ترجمه به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

**إِحْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.**

خداوندا! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نشود (نمی‌شود) و از قلبی که فروتنی نکند (فروتنی نمی‌کند)

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ  
 فعل مضارع فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی

و علمی که سود نرساند (نمی‌رساند) و نمازی که بالا برده نشود (بالا برده نمی‌شود) و دعایی که شنیده نشود (نمی‌شود).

وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ. (مِنْ تَعْقِيَابِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)  
 فعل مضارع منفی فعل مضارع منفی، مجهول فعل مضارع منفی، مجهول

## نکات تکمیلی مبحث موصوف و صفت و جمله‌ی وصفیه

**موصوف و صفت (منعوت و نعت):**

**موصوف:** کلمه‌ای است که مورد وصف واقع شده است.

**صفت (نعت):** کلمه‌ای است که موصوف را وصف می‌کند.

**مانند:** ← **ورده** **جميلة** ← (گلی زیبا)  
 موصوف صفت

۱ **صفت (نعت)** به تنهایی وجودی در خارج از ذهن ندارد. به عبارتی دیگر صفت‌ها ساخته‌ی ذهن ما هستند و به همین خاطر است که هر یک از ما سلیقه‌هایی متفاوت با دیگران داریم.

✓ صفت‌ها یا بصورت مفرد (یک اسم) و یا بصورت جمله می‌آیند.

✓ هرگاه صفت بصورت جمله (اسمیّه فعلیه) بیاید، به آن جمله، جمله وصفیه گفته می‌شود.

✓ **صفت** **مفرد:** یک اسم است که موصوف خود را وصف می‌کند.

✓ **جمله‌ی وصفیه:** یک جمله‌ی اسمیه یا فعلیه است که موصوف خود را وصف می‌کند.

✓ **جمله‌ی وصفیه:** صفتی برای یک اسم نکره است که به صورت جمله آمده است.

✓ **صفت (نعت) مفرد:** یک اسم است که در ۴ حالت با موصوف خود مطابقت می‌کند:

۱- در تعداد (مفرد، مثنی، جمع بودن)

۲- در جنسیت (مذکر، مؤنث بودن)

۳- در اعراب (مرفوع منصوب مجرور و ۰۰۰)

۴- در معرفه و نکره بودن.

**مثال:** ← **ورده** **جميلة** ← (گل زیبا)

مفرد مؤنث، مفرد مؤنث، مرفوع، نکره، مرفوع، نکره

مرد **دانا** را در شهر دیدم.

رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْعَالِمَ فِي الْمَدِينَةِ

فعل و فاعل آن مفعول به و صفت و به جار و مجرور  
 منصوب تبعیت منصوب

۲ **برای جمع‌هایی که بر غیرعاقل (غیر انسان) دلالت می‌کنند، صفت (مفرد جمله) همیشه به صورت مفرد مؤنث آورده می‌شود.**

**مانند:** ← **الآيات الشريفة** **المناطق المختلفة**

موصوف به صورت صفت به صورت موصوف به صورت صفت به صورت جمع، مؤنث (آیه) مفرد مؤنث جمع مکسر غیر عاقل مفرد مؤنث

جمله‌ی وصفیه: در اسامی نکره صفت می‌تواند به صورت جمله بیاید که این جمله را جمله وصفیه می‌نامند. مانند:

اسم نکره + ... جمله‌ی (اسمیّه فعلیه)  
معمولاً جمله‌ی وصفیه و به تبعیت ... محلاً

(آهویی را دیدم که به آرامی راه می‌رفت.)	جمله فعلیه وصفیه برای ظیباً و به تبعیت منصوب محلاً	رَأَيْتُ ظَيْباً يَمْشِي بَهْدَوًّى فعل و فاعل مفعول به و منصوب ضمیر مستتر هو
---	---	---

۳ ترجمه: قبل از ترجمه‌ی جمله‌ی وصفیه کلمه‌ی (که) را می‌آوریم.

۴ در تشخیص جمله‌ی وصفیه به موارد زیر دقت نمایید:

(الف) جمله‌ی وصفیه باید در تعداد و جنسیت با اسم نکره (موصوفش) برابری نماید.

(ب) در جمله‌ی وصفیه باید ضمیری وجود داشته باشد که با اسم نکره (موصوفش) برابری نماید.

(ج) ممکن است جمله‌ی وصفیه با فاصله و یا بدون فاصله با اسم نکره (موصوفش) در جمله بیاید.

(د) جمله‌ی وصفیه نباید با حروف عطف (وَ فَ ثُمَّ وَ نِيز حروفی مانند ل، لِأَنَّ حَتَّى كَيْ لَيْكِي إِذَنْ لَكِنَّ وَ...) از اسم نکره (موصوفش) جدا شده باشد.

کتابی را در کتابخانه دیدم که موضوع آن پزشکی بود.	جمله اسمیه وصفیه برای کتاباً و به تبعیت مرفوع محلاً	رَأَيْتُ كِتَاباً فِي الْمَكْتَبَةِ مَوْضُوعُهُ الطَّبُّ. فعل و فاعل مفعول به و منصوب ضمیر مستتر هو
--	---	---

(مؤمن انسانی است که بدی را دوست ندارد.)	جمله فعلیه وصفیه و به تبعیت مرفوع محلاً	الْمُؤْمِنُ إِنْسَانٌ لَا يُحِبُّ الشَّرَّ. مبتدا و مرفوع مفعول به فعل و فاعل ضمیر مستتر هو (موصوف نکره)
---	--	--

ترجمه‌ی صفت مفرد و جملات وصفیه:

✓ صفت در زبان فارسی به صورت مفرد می‌آید، هر چند در زبان عربی مفرد نباشد.

التَّلَامِيذُ الْمُجْتَهِدُونَ: دانش آموزان کوشا      الصَّدِيقَانِ الْوَفِيَّانِ: دو دوست وفادار

✓ در ترجمه جمله‌ی وصفی، حرف «که» را بر آن می‌افزاییم و خود فعل مطابق نیاز جمله معمولاً به ترتیب ذیل ترجمه می‌شود:

ماضی + ... ماضی = ماضی ساده + ماضی بعید در زبان فارسی (و یا ماضی)  
جمله‌ی وصفیه

کتابی را خریدم که آن را در کتابخانه‌ی مدرسه دیده بودم (دیدم).	اِشْتَرَيْتُ كِتَاباً قَدَرْتُهُ فِي مَكْتَبَةِ الْمَدْرَسَةِ فعل ماضی
---	---

ماضی + ... مضارع = مضارع ساده + ماضی استمراری در زبان فارسی  
جمله‌ی وصفیه

ندایی را شنیدم که مرا به صداقت فرا می‌خواند.	سَمِعْتُ نَدَاءً يَدْعُونِي إِلَى الصَّدَقِ ماضی
--	---

مضارع + ... مضارع = مضارع اخباری + مضارع التزامی در زبان فارسی  
جمله‌ی وصفیه

دنبال کتابی می‌گردم که مرا در فهم متون یاری کند.	أُقْتَسُّ عَنْ كِتَابٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ مضارع
--	--





دَهَبْتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ الَّتِي قُرْبَ بَيْتِنَا  
 فعل و فاعل حرف جر مجرور به صفت و به مفعول فيه م. إليه و م. إليه  
 أن ضمير بارز حرف جر تبعیت مجرور و منصوب مجرور محلاً  
 (ث)

(به مدرسه‌ای که نزدیک خانه ماست، رفتم.)

۵. یا (أَيْهَا / أَيَّتْهَا) + اسم ال دار مشتق ← صفت و به تبعیت مرفوع

یا أَيُّهَا الْأَعْزَاءُ... (أعزاء: جمع عزیز، بر وزن فعلیل، صفت مشبّهة --- «مشتق»)

صفت و به تبعیت مرفوع

۶- ترکیب: اسم + م. إليه + صفت ← در زبان عربی

اسم + صفت + م. إليه ← در زبان فارسی

(أشعه‌ی نقره‌ای رنگ ماه آشکار شد.)

موصوف صفت مضاف‌إلیه

ظَهَرَتْ أَشْعَةُ الْقَمَرِ الْفَضِيَّةِ.

فعل فاعل و مرفوع م. إليه و مجرور صفت برای أشعة و به تبعیت مرفوع

۷- صفت نسبی (اسم + ي)

هذه الأمثال أمثال قرآنية.

مبتدا و عطف‌بیان و به خبر و صفت برای امثال و مرفوع تبعیت مرفوع مرفوع به تبعیت مرفوع محلاً

این مثل‌ها، مثل‌هایی قرآنی است.

التَّحْرِينُ الْأَوَّلُ: اِمْلَأِ الْفُرْغَانَ فِي آيَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَأَحَادِيثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِيحَةٍ.

علم، النار، عقولهم، الحسنه، أحسن، لسانه، تفعلون

۱ ﴿ اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ النحل: ۱۲۵ ← با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما.

۲ ﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ﴾ الإسراء: ۳۶ ← و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.

۳ ﴿ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾ الصف: ۲ ← چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

۴ ﴿ كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ. ﴾ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ← «با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن بگو.»

۵ ﴿ تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. ﴾ الإمام علي عليه السلام ← «سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش پنهان است.»

۶ ﴿ مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. ﴾ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ← «هر کس مردم از زبانش بهراسند، از جهنمیان است.»

التَّحْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)

قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش هم‌نشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.

إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 جار و مجرور فعل مجهول جار و مجرور

۲ (اسم التفضيل و المضاف إليه)

پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.

أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَا لَهُ وَ عَلَيْهِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 اسم تفضیل مضاف‌إلیه

۳ (المبتدأ و الفاعل)

علم نور و روشنایی‌ای است که خداوند آن را در قلب‌های اولیائش (بندگان برگزیده‌اش) می‌اندازد.

أَلْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 مبتدا فاعل

۴ (فِعْلُ الْأَمْرِ وَ الْمَفْعُولِ)

فُلُ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مَرَأً. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ  
فعل امر مفعول

حق را بگو اگرچه تلخ باشد.

۵ (الْمُضَارِعَ الْمَنْفِيَّ وَ فِعْلَ النَّهْيِ)

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فعل نهی مضارع منفي فعل نهی

هر آنچه نمی دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می دانی نگو.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اَكْتُبْ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثْنَانِ / تَعْلِيمِ / حَفَلَاتِ / أَفْلامِ / امْرَأَةً / مُعَمَّرَةً / مُزَارِعِ / تَلْمِيذِ / رَائِحَةِ / حاسوبِ / أبنَاءِ / أَلْفَانِ / أَزْهَارِ / أُعْصَارِ / تَبْجِيلِ / ساحاتِ / كِبَائِرِ

↓ رمز جدول

ل	ی	ج	ب	ت
ة	ر	م	ع	م
ل	د	ا	ج	ی
م	ی	ل	ع	ت
ع	ر	ا	ز	م
ت	ا	ل	ف	ح
ذ	ی	م	ل	ت
ة	ا	ر	م	إ
ة	ح	ی	ا	ر
ن	ا	ف	ل	أ
ر	ا	ص	ع	إ
ر	ئ	ا	ب	ک
ت	ا	ح	ا	س
ن	ا	ت	ئ	م
م	ا	ل	ف	أ
ب	و	س	ا	ح
ر	و	ا	س	أ
ء	ا	ن	ب	أ
ر	ا	ه	ز	أ

۱	گرامی داشتن	تَبْجِيلِ
۲	کهنسال	مُعَمَّرَةً
۳	ستیز می کند	يُجَادِلُ
۴	یاد دادن	تَعْلِيمِ
۵	کشاورز	مُزَارِعِ
۶	جشن ها	حَفَلَاتِ
۷	دانش آموز	تَلْمِيذِ
۸	زن	امْرَأَةً
۹	بو	رائِحَةِ
۱۰	دو هزار	أَلْفَانِ
۱۱	گردباد	إُعْصَارِ
۱۲	گناهان بزرگ	كِبَائِرِ
۱۳	میدان ها	ساحاتِ
۱۴	دو بیست	مِثْنَانِ
۱۵	فیلم ها	أَفْلامِ
۱۶	رایانه	حاسوبِ
۱۷	دستبندها	أَساورِ
۱۸	فرزندان	أبنَاءِ
۱۹	شکوفه	أزهارِ

رمز جدول: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «جَمَالَ الْمَرْءُ فَصَاحَةً لِسَانِهِ.» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنْ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةَ الْعَرَبِيَّةَ.

- |   |                      |                  |                    |                      |
|---|----------------------|------------------|--------------------|----------------------|
| ۱ | القِشْرُ (پوست)      | اللَّبُّ (مغز)   | التَّوَى (هسته)    | غاز (گاز) ✓          |
| ۲ | الْيَدُ (دست)        | الرَّأْسُ (سر)   | الْقَدَمُ (پا)     | السِّيَاحُ (پرچین) ✓ |
| ۳ | الإِثْمُ (گناه)      | الدَّنْبُ (گناه) | الْحِصَّةُ (زنگ) ✓ | الْحَطِيبَةُ (گناه)  |
| ۴ | التَّعَلُّبُ (روباه) | الْكَلْبُ (سگ)   | الْيَنُّ (نرم) ✓   | الدَّنْبُ (گرگ)      |

- ۵ الزیوت (روغن‌ها) ✓ المزارع (کشاورز) العامل (کارگر) الموظف (کارمند)
- ۶ السروال (شلوار) القميص (پیراهن مردانه) القستان (پیراهن زنانه) السمك (ماهی) ✓

**التَّعْرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

۱ (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولَ)

سافرتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أَيَّامَ صَغَرِي.   
 مجرور به حرف جر مفعول  
 به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی ام دیده بودم.

۲ (المفعول وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ)

عَصَفَتْ رِيَا حَ شَدِيدَةً حَرَّتْ بَيْتًا حَبَّ شَاطِئِ الْبَحْرِ.   
 صفت صفت مفعول مضاف إليه  
 باد شدیدی وزید که یک خانه را در کنار ساحل دریا ویران کرد.

۳ (المفعول وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ)

وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.   
 مفعول مضاف إليه  
 برنامه‌ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.

۴ (الْمُبْتَدَأَ وَ الْخَبَرَ)

الْكِتَابُ صَدِيقٌ يُنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.   
 مبتدا خبر  
 کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.

۵ (الْجَمْعَ الْمَكْسَّرَ، وَ نُونَ الْوَقَايَةِ)

يُعْجِبُنِي عِيدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ.   
 نون وقایه جمع مكسر  
 از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند (می‌شوند).   
 [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]

**التَّعْرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْبَيْتَ الْفَارِسِيَّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالآيَةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.**

۱ * وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَقْبَابِ *	و به یکدیگر لقب‌ها (ی زشت) ندهید. فلاتق را به القابی که زشت است نغوانر هر که او نیکو سرشست است (مهری الهی قمشه‌ای)
۲ عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	«و زیانت را به سخن نرم عادت بده.» امام علی (ع) به شیرین زبانی و لطف و قشوی توانی که پیلای به موی کشی (سعدی شیرازی)
۳ فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمًا مِنَ الرِّزْلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی. سفن کان از سر انریشه ناید نوشتن را و کفتن را نشاید (نظامی کنبه‌ای)
۴ أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.	بزرگترین عیب آن است [که آنچه را مثل و مانندش در توست] در خودت داری برای دیگران [عیب شماری آن کس که به عیب فلتی پرداخته است زان است که عیب فویش نشافته است (امثال و میلم دهفرا)]
۵ تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ	سخن بگوید تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش پنهان است. تا مرد سفن نگفته باشد عیب و هنرش نرفته باشد (مولوی)



درس پنجم

حروف



## درس پنجم: دروغ

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ الزمّة: ۳

بی گمان خدا کسی را که دروغگو و بسیار کافر است، راهنمایی نمی کند.

پیمان بست (مضارع: يُعَاهِدُ)	عَاهَدَ	به تأخیر انداخت (مضارع: يُؤَجِّلُ / مصدر: تَأْجِيلٌ = أَخَّرَ)	أَجَّلَ
چند	عِدَّة	ناگزیر کرد (مضارع: يَضْطَرُّ)	إِضْطَرَّ
شکست خورد (مضارع: يَفْشَلُ)	فَشِلَ	ناگزیر می شوی	تَضَطَّرَّ
قرار گذاشت (مضارع: يُقَرِّرُ)	قَرَّرَ	تایر، چارچوب	إِطَارَ
باش	كُنْ	چرخ یدکی	إِطَارًا اخْتِيَاظِي
حرف نشانه‌ی آینده‌ی منفی	لَنْ	آشکار شد (مضارع: يَتَبَيَّنُ)	تَبَيَّنَ
مشخص شده	مُحَدَّد	نقشه، برنامه «جمع: حُطَط»	حُطَّة
گفتار = قَوْل، کلام	مَقَال	گوشه «جمع: زَوَايَا»	زَاوِيَةٌ
فرا خواند (مضارع: يَتُدَبُّ)	تَدَبَّ	رانندگی کرد (مضارع: يَسُوقُ)	سَاقَ
روبه رو شد (مضارع: يُوَاجِهُ)	وَاجَهَ	سختی * سهولت	صُعُوبَةٌ
پخش کرد (مضارع: يُوزِّعُ)	وَزَّعَ	ضمانت کرد (مضارع: يَضْمَنُ)	ضَمِنَ

دروغ	الْكَذِبُ
دروغ کلید هر بدی (پلیدی) ای است.	الْكَذِبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)
مردی به سوی (نزد) پیامبر خدا که درود خداوند بر او و خاندانش باد آمد، پس گفت: به من خوبی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس (حضرت) فرمود: دروغ نگو.	جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ: عَلَّمْنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَقَالَ (ص): لَا تَكْذِبْ.
و امام علی که بر او سلام باد فرمود: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند	وَ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ،
و با نیکوکاری هایش (خوش رفتاری هایش، اعمال نیک خود)، تو را به بهترین اعمال فرا خواند.	وَ نَدَبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ.
بنابراین در زندگی، با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،	إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَ مَعَ الْأَخْرَيْنَ فِي الْحَيَاةِ، وَ لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا،
پس اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی های زیادی روبرو خواهی شد،	فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجِهُهُ مَشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً،
و بارها به دروغ گفتن ناگزیر (مجبور) می شوی،	وَ تَضْطَرُّ إِلَى الْكَذِبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ
و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می شود، پس در زندگی ات شکست می خوری.	وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَتَبَيَّنُ كَذِبُكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.
و این قصه ای کوتاه است که نتیجه ی دروغ گفتن را برایت آشکار می کند:	وَ هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تُبَيِّنُ لَكَ نَتِيجَةَ الْكَذِبِ:
چهار دانشجو قرار گذاشتند که در امتحان حاضر نشوند	قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ
پس با استاد به وسیله تلفن تماس گرفتند و به او گفتند:	فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَ قَالُوا لَهُ:

<p>أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ، وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ اِخْتِيَاطِيٌّ، وَ لَا تُوجَدُ سَيَّارَةٌ تَقْلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ، وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ، وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ. وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُؤَجِّلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانَ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ، فَفَرِحَ الطَّلَابُ بِذَلِكَ، لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ. فِي الْأُسْبُوعِ التَّالِيِ حَضَرُوا لِلْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ، وَ طَلَّبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ، ثُمَّ وَزَعَ عَلَيْهِمُ أَوْرَاقَ الْإِمْتِحَانِ. لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا: لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ مَا هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحْلُوا مُشْكَلَتِكُمْ؟ كَمْ كَانَتْ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الْإِطَارِ؟ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ هَلْ تَضَمَّنَ أَنْ يُجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ خَجَلَ الطَّلَابُ وَ نَدَمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ، نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ. عَاهَدَ الطَّلَابُ أُسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا، وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَسَاهُ أَبَدًا.</p>	<p>یکی از تایرهای خودرویمان ترکید، و چرخ یدکی (زاپاس) نداریم، و خودرویی که ما را به دانشگاه برساند، وجود ندارد، و ما اکنون در راه، دور از دانشگاه هستیم، و نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان حاضر شویم. استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر(عقب) اندازد، پس دانشجویان به‌خاطر آن [موضوع] خوشحال شدند؛ برای اینکه نقشه‌ی آن‌ها برای تاخیر(عقب) انداختن امتحان پیروز شد. (نقشه آنها گرفت) در هفته‌ی بعد در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند، و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند، سپس برگه‌های امتحان را میان آن‌ها پخش کرد. وقتی به سؤال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سؤالات) این چنین بود: چرا تایر ترکید؟ کدام تایر از خودروی شما ترکید؟ در کدام جاده این اتفاق افتاد؟ ترتیب نشستن تان در خودرو چه بود؟ چگونه توانستید مشکلاتان را حل کنید؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟ چه کسی از شماها اتومبیل را در آن وقت می‌رانند؟ آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مانند جواب تو، پاسخ دهند؟ دانشجویان شرمنده شدند و پشیمان شدند واز کارشان پوزش خواستند، استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود. دانشجویان با استادشان پیمان بستند (قول دادند) که دروغ نگویند، و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.</p>
---	--

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

<p>هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُؤَجِّلَ لِلطَّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟ آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تاخیر اندازد؟</p>	<p>۱</p>
<p>مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟ مرد به پیامبر خدا (ص) چه گفت وقتی که نزد او آمد؟</p>	<p>۲</p>
<p>مَا قَالَ الطَّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟ دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟</p>	<p>۳</p>



۴	مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحُ»؟ چه کسی گفت «هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود»؟	قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ. آن سخن را استاد گفت.
۵	كَيْفَ اتَّصَلَ الطَّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟ چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟	فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا. با استاد به وسیله‌ی تلفن تماس گرفتند.
۶	لِمَاذَا فَرِحَ الطَّلَابُ؟ چرا دانشجویان خوشحال شدند؟	لَأَنَّ خُطَّتْهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ. چون نقشه‌ی آن‌ها برای به تأخیر انداختن امتحان پیروز شد. (نقشه‌ی آن‌ها گرفت)

## إِعْلَمُوا

### ترجمة الفعل المضارع (۱)

حروف «أَنْ» که «و» «كَيْ»، «لِ»، «لِکَی»، «حَتَّى»: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند، فعل‌هایی که دارای این حروف‌اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند ← حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند

يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند ← أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند

تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید ← لِكَيْ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید

يَجْعَلُ: قرار می‌دهد ← لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد

يَذْهَبُونَ: می‌روند ← كَيْ يَذْهَبُونَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده‌ی منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:

تَتَالَوْنَ: دست می‌یابید ← لَنْ تَتَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ) که آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

### إِحْتِبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَاتِينَ وَالْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱ ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ البقرة: ۲۱۶ ← و چه بسا چیزی را ناپسند بشمارید در حالی که آن برای شما خیر است، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید با این که آن برای شما بد است.

۲ ﴿أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ...﴾ البقرة: ۲۵۴ ← از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی...

۳ مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الإمام الصادق عليه السلام ← از { جمله } اخلاق نادان، جواب دادن قبل از اینکه بشنود، و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد، و در آنچه نمی‌داند داوری و قضاوت می‌کند (نظر می‌دهد).

## نکات تکمیلی اعراب فعل مضارع (۱)

### اعراب فعل مضارع

فعل مضارع معرب است (بجز در صیغه‌های ۶ و ۱۲) و معرب نیز کلمه‌ای است که اعراب آخر آن متغیر باشد. پس فعل مضارع باید حالت‌های مختلف اعرابی را پذیرا باشد.





۲ فعل مضارع دارای « لَنْ » معادلِ « آینده‌ی منفی » در زبان فارسی است؛ مثال:

تَنَالُونَ: دست می‌یابید ← لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

✓ این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

لَنْ + فعل مضارع ← ترجمه: آینده منفی (... نخواه ...)

مانند: لَنْ تَرَانِي: مرا نخواهی دید. ← لَنْ يَجْلِسَنَّ هُنَا: اینجا نخواهند نشست.

یادآوری: سَ یا سَوْفَ + فعل مضارع ← ترجمه: آینده مثبت (... خواه ...). مانند: سَوْفَ تَرَانِي: مرا خواهی دید.

الإنسان حينَ يَعْتَمِدُ عَلَى غَيْرِهِ لَنْ يَعْمَلَ عَمَلًا هَامًا. ← انسان موقعی که بر دیگری تکیه می‌کند عمل مهمی را انجام نخواهد داد.

۳ لای بعد از حروف ناصبه، لای نفی است. در این حالت فعل موجود را به صورت مضارع منفی التزامی ترجمه می‌کنیم.

حرف ناصبه + لای نفی + فعل مضارع منصوب

(غیر عامل)

مانند: عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَحْسَبُوا الطُّيُورَ ← بر شما واجب است که پرندهگان را زندانی نکنید.

فعل مضارع منصوب با حذف (ن) اعراب

## جَوَارُ (فِي الصَّيْدَلَةِ): كَفْتَنُكَ (در داروخانه)

الصَّيْدَلِيُّ: داروفروش	الحَاجُّ: حاجی
أَعْطِنِي الْوَرْقَةَ: برگه را به من بده: مِحْرَارٌ، حُبُوبٌ مُسَكَّنَةٌ لِلصُّدَاعِ، حُبُوبٌ مُهْدِّئَةٌ، دماسنج، قرص‌های تسکین سردرد، قرص‌های آرام‌بخش کَبْسُولٌ أَمِيسِيلِين، قُطْنٌ طَبِيبِي، مَرَهْمٌ لِحَسَّاسِيَّةِ الْجِلْدِ... کپسول آمپی‌سیلین، پنبه‌ی طبی، پماد ضدحساسیت پوست لا بَأْسَ، وَلَكِنْ لَا أُعْطِيكَ أَمِيسِيلِين. اشکالی ندارد، ولی آمپی‌سیلین بهت نمی‌دهم.	عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصْفَةٌ بیخشید نسخه‌ای ندارم وَأُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرْقَةِ. و داروهای نوشته شده روی این برگه را می‌خواهم.
لِأَنَّ يَبِيعَهَا بِدُونِ وَصْفَةٍ غَيْرِ مَسْمُوحٍ. زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست) لِمَنْ تَشْتَرِي هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ؟ برای چه کسی این داروها را می‌خری؟	لِمَاذَا لَا تُعْطِينِي؟ چرا به من نمی‌دهی؟
رَجَاءً، رَاجِعِ الطَّبِيبَ؛ الشِّفَاءُ مِنَ اللَّهِ. لطفاً به پزشک مراجعه کن؛ بهبودی از خداست.	أَشْتَرِيهَا لِرُؤْمَلَائِي فِي الْقَافِلَةِ يَا حَضْرَةَ الصَّيْدَلِيِّ. آن را برای همراهانم در کاروان می‌خرم ای جناب داروخانه‌دار

## التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ فِعْلٍ مِنْ أفعالِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ يُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱ شَاهَدَ وَجْهًا لَوَجْهِهِ. رُو دَر رُو شَد. ← وَاجَهَةٌ: رُو بَه رُو شَد

۲ ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحًا. أَشْكَارٌ وَ رُوشَنٌ شَد. ← تَبَيَّنَ: أَشْكَارٌ شَد

۳ لَمْ يَنْجَحْ بَلْ خَسِرَ. مَوْفُوقٌ نَشَد بَلْ كَه زِيَانٌ دِيد. ← فَشِلَ: شَكْسَتْ خُورَد

۴ أَعْطَاهُ عَهْدًا وَقَوْلًا بَأَنَّ يَفْعَلُ شَيْئًا. بَه أَوْ بِيْمَانٌ وَقُولِي دَادٌ كَه چِيزِي أَنْجَامٌ بَدِد. ← عَاهَدَ: بِيْمَانٌ بَسَتْ

۵ قَرَّرَ أَنْ يَفْعَلَ مَا قَصَدَهُ مَعَ التَّأخِيرِ. قَرَارٌ كَذَابَتْ كَه أَنْجَه رَا قَصْدٌ كَرَدَه، بَا تَأخِيرٌ أَنْجَامٌ دِهْد. ← أَجَّلَ أَخَّرَ: بَه تَأخِيرٌ أَنْدَاخَتْ

**التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

**۱ (فِعْلُ الْأَمْرِ وَ فِعْلُ النَّهْيِ)**

لا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدِ  
فعل نهی  
فعل امر  
الإمانة. الإمامُ الصَّارِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
با نماز و روزه آن‌ها (مردم) فریب نخورید... بلکه آنها را هنگام راستگویی و امانتداری بیازمایید.

**۲ (اسْمُ الْمُبَالَغَةِ)**

لا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.  
اسم مبالغه  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
با شخص دروغگو مشورت نکن، زیرا که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.

**۳ (أَنْفَاعِل)**

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِخْتِيَالِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فَاعِل  
فَاعِل  
راستگو با راستگویی خود می‌رسد به آنچه که دروغگو با دروغگویی‌اش نمی‌رسد.

**۴ (فِعْلُ النَّهْيِ)**

لا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فعل نهی  
درباره‌ی همه‌ی آنچه که شنیدی‌اش با مردم سخن نگو (همه‌ی آنچه را که شنیدی با مردم در میان نگذار).

**التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الَّتِي لَا تُنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.**

- |   |                    |                                |                       |                           |
|---|--------------------|--------------------------------|-----------------------|---------------------------|
| ۱ | مَقَالَ (کلام)     | كَلَام (گفتار)                 | قَوْل (سخن)           | إِطَار (تایر) ✓           |
| ۲ | كَلَّمَ (سخن گفت)  | حَدَّثَ (سخن گفت)              | كَمَّلَ (تکمیل کرد) ✓ | تَكَلَّمَ (صحبت کرد)      |
| ۳ | جُدَّوع (تنه‌ها)   | تَأَجَّلَ (به تأخیر انداختن) ✓ | أَتَمَّار (میوه‌ها)   | أَغْصَان (شاخه‌ها)        |
| ۴ | يَغْرَسُ (می‌کارد) | يَنْبُتُ (می‌روید)             | يَزْرَعُ (می‌کارد)    | يَخْتَنِقُ (خفه می‌کند) ✓ |
| ۵ | أَحْمَر (سرخ)      | أَسْوَد (سیاه)                 | أَخْضَر (سبز)         | أَكْرَم (گرامی‌تر) ✓      |

وزن أفعل اگر به معنی رنگ باشد، اسم تفضیل نیست، (بلکه صفت مشبَّهه است که شما نخوانده‌اید).

**التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.**

**۱ (فِعْلُ الْأَمْرِ)**

﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ الأعراف: ۸۷  
فعل امر  
صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)

**۲ (الْمُضَافَ إِلَيْهِ)**

﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ الفتح: ۱۵  
مضاف إليه  
می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.

**۳ (أَنْفَاعِل)**

﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ...﴾ المائدة: ۶  
فَاعِل  
خداوند نمی‌خواهد (تا) بر شما سختی قرار دهد.



درس ششم

آه ماری شیمل



## درس ششم: آنه ماری شیمیل

اُردیَّة	زبان اردو	شَهَادَة	مدرک
أَشَارَ	اشاره کرد (مضارع: يُشِيرُ)	عَدَّ	به شمار آورد، شمرد (مضارع: يَعُدُّ)
أَلْفَى	انداخت (مضارع: يُلْفِي)	فَخْرِيَّة	افتخاری
كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضِرَةً	سخنرانی می‌کرد	فَرَنْسِيَّة	فرانسوی
إِنْجِلِيزِيَّة	انگلیسی	فَارَبَ	نزدیک شد
أَنْقَرَةَ	آنکارا	مَا يِفَارِبُ	«نزدیک به»
أَوْصَى	سفارش کرد (مضارع: يَوْصِي)	مُحَاضِرَةً	سخنرانی
تَقَافِي	فرهنگی «تَقَافَة: فرهنگ»	مَدَّ: مَدَّ	کشید (فعل)، المَدَّ: گسترش (مصدر، اسم)
حَصَلَ عَلَيَّ	به دست آورد (مضارع: يَحْضُلُ)	مُسْتَشْرِق	خاورشناس
حَضَارَة	تمدن	مُعْجَبَةٌ بِ	شیفته‌ی (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
دُكْتَوْرَاه	دکترا	مُقَابَلَة	مصاحبه
شَكَّلَ	تشکیل داد (مضارع: يَشْكُلُ)	مُنْدُ	از هنگام

### «الإنسان بكلِّ لسان إنسان»

انسان با [دانستن] هر زبان [جدیدی] یک انسان است.

#### آنه ماری شیمیل

تُعَدُّ الدُّكْتَوْرَةُ «آنه ماری شیمیل» مِنْ أَشْهَرِ الْمُسْتَشْرِقِينَ.	دکتر آنه ماری شیمیل از مشهورترین خاورشناسان شمرده می‌شود (به شمار می‌آید).
وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا» وَ كَانَتْ مُنْذُ طِفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَرْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ مُعْجَبَةً بِإِيرَانِ.	در آلمان به دنیا آمد و از زمان کودکی اش مشتاق هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد، بود؛ و شیفته‌ی ایران بود.
كَانَ عُمُرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.	وقتی شروع کرد به تحصیل زبان عربی، ۱۵ سالش بود.
حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتَوْرَاه فِي الفَلَسْفَةِ وَ الدَّرَاسَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمُرِهَا؛	مدرک دکترا در فلسفه و تحصیلات اسلامی را، در حالی که ۱۹ ساله بود؛ به دست آورد.
تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ دَرَسَتْ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.	زبان ترکی را آموخت و در دانشگاه آنکارا درس داد.
كَانَتْ شِيمِيلُ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِيَّ لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الإِسْلَامِيِّ وَ الإِطْلَاقِ عَلَيْهِ.	شیمیل دنیای مسیحی غرب را به فهم حقایق دین اسلامی و آگاهی نسبت به آن دعوت می‌کرد.
وَ هَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدُّوَلِ الإِسْلَامِيَّةِ،	و این کار مقام و جایگاهش را در دانشگاه‌های دولت‌های اسلامی بالا برد،
فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتَوْرَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْ جَامِعَاتِ السُّنْدِ وَ إِسْلَامِ أَبَادِ وَ بِيْشَاوَرِ وَ قَوْنِيَّةِ وَ طَهْرَانَ.	پس دکترای افتخاری خود را از دانشگاه‌های سند و اسلام آباد و بی‌شاور و قونیه و تهران به دست آورد.
إِنَّمَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الفَارْسِيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ وَ التُّرْكِيَّةُ وَ الإِنْجِلِيزِيَّةُ وَ الفَرَنْسِيَّةُ وَ الأُرْدِيَّةُ؛	قطعا او زبان‌های بسیاری آموخت؛ از جمله: فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسوی و اردو؛
وَ كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضِرَاتٍ بِاللُّغَةِ الفَارْسِيَّةِ.	و به زبان فارسی سخنرانی‌هایی می‌کرد.
فَهِيَ كَانَتْ مَثَالًا لِهَذِهِ الْعِبَارَةِ:	پس او مثالی (نمونه‌ای) برای این عبارت بود:

«الإنسان بكلِّ لسان إنسان»	انسان با [دانستن] هر زبان [جدیدی] یک انسان است.
أَلَفْتُ شَيْمِلَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ.	شیمیل بیش تر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت؛ از جمله کتابی پیرامون شخصیت جلال الدین رومی.
هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ العَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مُدَّةً طَوِيلَةً فِي الهِنْدِ وَ باكِستان،	او زندگی در شرق را دوست می داشت، برای همین مدّت طولانی در هند و پاکستان درس داد،
وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ عَاماً فِي جامِعَةِ هارفارد.	و همینطور نزدیک به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.
قَبْلَ وَفَاتِهَا أَوْصَتْ شَيْمِلَ زُمَلَاءَها أَنْ يُشْكَلُوا فَرِيقاً لِلْحوارِ الدِّينِيِّ وَ التَّقافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الأَعلى	شیمیل پیش از وفاتش به همکارانش سفارش کرد که گروهی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش «کشیدن پل های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی» و «اتحاد بین تمدن ها» می باشد.
«مَدَّ جُسورَ الصِّداقَةِ وَ التَّفاهِمِ بَيْنَ أوروبا وَ العالَمِ الإسلاميِّ» وَ «الإِتِّحادِ بَيْنَ الحَضاراتِ».	شیمیل در یکی از مصاحبه هایش به دعا های اسلامی اشاره کرد و گفت: «من دعاها و حدیث های اسلامی را به زبان عربی می خوانم و به برگردان (ترجمه) آن مراجعه نمی کنم.»
أشارتُ شَيْمِلَ فِي إحدَى مُقابَلاتِها إلی الأَدعِیَةِ الإسلاميَّةِ وَ قالَتْ:	او سفارش کرد که این حدیث روی قبرش نوشته شود:
«أنا أقرأ الأَدعِیَةَ وَ الأحادیثَ الإسلاميَّةَ بِاللُّغَةِ العَرَبِیَّةِ وَ لا أراجِعُ تَرجمَتَها».	«مردم خفتگانند، پس هر گاه بمیرند بیدار می شوند.»
هِيَ أَوْصَتْ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الحَدِثُ عَلی قَبْرِها:	
«النَّاسُ نِیامٌ فَإِذا ماتوا انْتَبهوا». (رسولُ اللهِ (ص))	

### أجِبْ عَنِ الأَسئَلَةِ التَّالِیَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱) **بأي لغة كانت شيميل تقرأ الأَدعِیَةَ الإسلاميَّةَ؟** ← كانت شيميل تقرأ الأَدعِیَةَ الإسلاميَّةَ بِاللُّغَةِ العَرَبِیَّةِ. ← شيميل به چه زبانی دعا های اسلامی را می خواند؟ ← شيميل دعا های اسلامی را به زبان عربی می خواند.
- ۲) **أي حدیث كُتِبَ عَلی قَبْرِ شيميل؟** ← چه حدیثی روی قبر شيميل نوشته شده است؟ ← كُتِبَ عَلی قَبْرِ شيميل هَذَا الحَدِثُ مِن رَسولِ اللهِ (ص) «النَّاسُ نِیامٌ فَإِذا ماتوا انْتَبهوا». ← روی قبر شيميل این حدیث نوشته شده است: «مردم خفتگانند، پس هر گاه بمیرند بیدار می شوند.»
- ۳) **كم كتاباً و مقالة أَلَفْتُ شيميل؟** ← أَلَفْتُ شيميل أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ. ← شيميل چند كتاب و مقالة گردآوری کرد؟ ← شيميل بیش تر از ۱۰۰ كتاب و مقالة نوشت.
- ۴) **بماذا أَوْصَتْ شيميل زُمَلاءَها؟** ← شيميل دوستانش را به چه چیزی سفارش کرد؟ ← أَوْصَتْ شيميل زُمَلاءَها أَنْ يُشْكَلُوا فَرِيقاً لِلْحوارِ الدِّينِيِّ وَ التَّقافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الأَعلى «مَدَّ جُسورَ الصِّداقَةِ وَ التَّفاهِمِ بَيْنَ أوروبا وَ العالَمِ الإسلاميِّ» وَ «الإِتِّحادِ بَيْنَ الحَضاراتِ». ← شيميل به همکارانش سفارش کرد که گروهی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش «کشیدن پل های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی» و «اتحاد بین تمدن ها» می باشد.
- ۵) **أين وُلِدَتْ شيميل؟** ← وُلِدَتْ فِي «ألمانيا». ← شيميل كجا به دنیا آمد؟ ← در آلمان به دنیا آمد.

## إِعْلَمُوا

### تَرْجَمَةُ الفِعْلِ المُضارعِ (۲)

✓ حروف «لَمْ، لِ، لا» بر سر فعل مضارع می آیند و معنای آن را تغییر می دهند.

✓ حرف «لَمْ» فعل مضارع را به «ماضی ساده ی منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می کند؛ مثال:

يَسْمَعُ: می شنود	لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است
تَدَهَّبُونَ: می روید	لَمْ تَدَهَّبُوا: نرفتید، نرفته اید
تَكْتُبُنَ: می نویسید	لَمْ تَكْتُبْنَ: ننوشتید، ننوخته اید

✓ حرف «لِ» امر برسر فعل مضارع به معنای «باید» است. و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

نَرْجِعُ: بر می گردیم	لِنَرْجِعُ: باید برگردیم
يَعْلَمُونَ: می دانند	لِيَعْلَمُوا: باید بدانند

✓ در کتاب عربی پایه ی نهم با حرف «لای نهی» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

تَيَاسُّ: ناامید می شوی	لَا تَيَاسُّ: ناامید نشو
تُرْسِلُونَ: می فرستید	لَا تُرْسِلُوا: نفرستید

✓ همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

يُسَافِرُونَ: سفر می کنند	لَا يُسَافِرُوا: نباید سفر کنند
---------------------------	---------------------------------

✓ حروف «لَمْ، لَ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند. (به جز در ساخت هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

### اخْتِيزْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْاَيَاتِيْنَ وَ الْاَحْدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

- ﴿لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا﴾ اَنْتَوْبَةٌ: ٤٠ ← اندوهگین مباش یقیناً خدا با ماست
- ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ﴾ الرَّغْرَغُ: ١١ ← قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنکه آنها آنچه به خودشان [مربوط است] را تغییر دهند.
- ﴿لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ اَنْ تُظْلَمَ وَ اَحْسَنُ كَمَا تُحِبُّ اَنْ يُحْسَنَ اِلَيْكَ﴾. (الإمام عليّ ع) ← ستم مکن چنانکه دوست نداری مورد ستم واقع شوی، و نیکی کن چنانکه دوست می داری به تو نیکی شود.

### چند نکته:

- ۱ فعل نهی همان فعل مضارع است.
- ۲ ترجمه ی فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:  
تَكَلَّمْتُ مَعَ اَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ اَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.  
با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.
- ۳ قَالَ الْمُدِيرُ: اِنَّ اِلْمْتِحَانَاتِ تَسَاعِدُ الطَّلَابَ لِتَعَلُّمِ دُرُوسِهِمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيَّهِمْ اَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.  
مدیر گفت: آزمون ها دانش آموزان را برای یادگیری درس هایشان کمک می کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

۳ حرف «لِ» بر سر ضمیرها به «لِ» تبدیل می شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُمَا، لَنَا.

✓ در «لی» این گونه نیست.

۴ تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده اید. یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱ «لِ» بر سر اسم وارد شود:

- «لِ» به معنای «مال، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟»؛ یعنی «آن سیم کارت مال کیست؟»
- «لِ» به معنای «برای» مانند «اِشْتَرَيْتُ حَقِيْبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
- «لِ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲ «لِ» بر سر فعل وارد شود:

- «لِ» به معنای «باید» مانند «لِتَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».



- «ل» به معنای «تا» مانند «دَهَبْتُ إِلَى الْمَتْجَرِ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةَ لُجْوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».
- حرف «ل امر» پس از حرف‌هایی مانند «و، ف» ساکن می‌شود؛ مثال:

ف + ل + يَعْمَلُ = فُلَيْعَمَلُ: پس باید انجام دهد.

### إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبِ الْقَوَاعِدِ.

- ۱ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الفاتحة: ۲) ← ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲ بُعِثَ النَّبِيُّ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. ← پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳ لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. ← باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴ لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ ← این گذرنامه‌ها مال کیست؟

## نکات تکمیلی اعراب فعل مضارع (۲)

### ۳ فعل مضارع مجزوم:

اگر قبل از فعل مضارع یکی از حروف جازمه (لَمْ، لَمَّا، لِ «امر»، لا «ی نهی») یا یکی از ادوات شرط (إِنْ = اگر) (مَنْ = هر کس) (مَا = هر چیزی) (أَيْنَمَا = هر جا) (مَهْمَا = هر طور) و... یا یک فعل طلبی (فعل امر، فعل نهی) بیاید؛ فعل مضارع مجزوم می‌شود و نشانه مجزوم شدن آن یا با تبدیل ضمه به ساکن است یا با حذف نون عوض رفع.

<p>حروف جازمه اصلی</p> <p>فعل طلبی</p> <p>ادات شرط</p>	<p>حذف ن ← بجز صیغه‌های ۶ و ۱۲ در بقیه صیغه‌ها ← اعراب فرعی</p> <p>ث ← در صیغه‌های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ ← اعراب اصلی</p>
--	---

✓ **حروف جازمه:** حروفی هستند که بر سر فعل مضارع می‌آیند و باعث می‌شوند فعل مضارع مجزوم شود. این حروف فقط یک فعل مضارع را مجزوم می‌کنند.

فعل را مجزوم نمایند یا بُنِيْ	لَمْ و لَمَّا لام امر و لای نهی
<p>لَمْ يَكْتُبْ (نوشت)</p> <p>مضارع مجزوم، جزم با سکون</p>	<p>يَكْتُبُ (می‌نویسد)</p>
<p>لَا تَحْزَنْ (ناراحت نباش)</p> <p>مضارع مجزوم، جزم با سکون</p>	<p>تَحْزَنُ (اندوهگین می‌شوی)</p>
<p>لِيُنْفِقْ (باید انفاق کند)</p> <p>مضارع مجزوم، جزم با سکون</p>	<p>يُنْفِقُ (انفاق می‌کند)</p>

✓ **ترجمه:** در ترجمه‌ی نهی غائب و متکلم از فرمول روبرو استفاده کنید: (نباید .... ب....)

لا يُشْرِكُ الْإِنْسَانَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ. انسان نباید در عبادت پروردگارش (چیزی را) شریک قرار دهد.

۵ فعل مضارع مجزوم به (لَمْ) را می‌توان به صورت ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی ترجمه کرد.

✓ **ترجمه:** لَمْ + فعل مضارع مجزوم = ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی = ما + فعل ماضی

يَذْهَبُ (می‌رود) ← لَمْ يَذْهَبْ (نرفت / نرفته است) = ما ذَهَبْ (نرفت / نرفته است)

لَمْ يَكْتَشِفْ الْإِنْسَانُ مِنْ أَسْرَارِ السَّنَنِ الْإِلَهِيَّةِ إِلَّا الْقَلِيلَ مِنْهَا. آدمی از اسرار سنت‌های الهی جز اندکی را کشف نکرد (نکرده است) ! = آدمی فقط اندکی از اسرار سنت‌های الهی را کشف کرده است !

۶ فعل مضارع مجزوم به (لَمَّا) را می توان به صورت ماضی نقلی منفی ترجمه کرد.

ترجمه ← لَمَّا + فعل مضارع مجزوم = ماضی نقلی منفی (... ن + بن ماضی + ه + فعل ربطی)

هؤلاء الطلاب لَمَّا يَهْمَلُوا فِي أَدَاءِ واجِبِهِمْ حَتَّى الْآنَ. این دانش آموزان تاکنون در انجام تکلیفشان کوتاهی نکرده اند.

۷ می دانید که فعل امر به لام از ۶ صیغه غایب و دو صیغه متکلم به شکل زیر می سازیم.

۱ مجزوم کردن فعل مضارع  
ن | — — — — —  
بجز صیغه های ۶

۲ افزودن (لِ) به اول فعل مضارع مجزوم

امر به لام = لِ + فعل مضارع مجزوم - ترجمه ← امر التزامی (باید ... ب ...)

يَذْهَبُ (می رود)	لِيَذْهَبُ (باید برود)
لِيُسَاعِدْ مَظْلُومِي الْعَالَمِ. <small>لام امر فعل مضارع مجزوم یا سکون</small>	باید به مظلومان دنیا کمک کنیم.

۸ اگر لام امر (لِ) بعد از حروف عطف (وَ، فَ، ثُمَّ) بیاید، حرکتش تبدیل به ساکن می گردد.

يَعْبُدُونَ (عبادت می کنند)	فَلْيَعْبُدُوا ← پس باید عبادت کنند. <small>مضارع مجزوم، جزم با حذف (ن) لام امر</small>
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ.	پس باید صاحب (پروردگار) این خانه را عبادت کنند.

۹ لای بعد از حروف ناصبه، لای نفی است. در این حالت فعل موجود را به صورت مضارع منفی التزامی ترجمه می کنیم.

حرف ناصبه + لای نفی + فعل مضارع منصوب  
(غیر عامل)

عَيْنَا أَنْ لَا نُؤَخِّرَ قِرَاءَةَ دَرُوسِنَا. <small>فعل مضارع منصوب</small>	ما باید خواندن درس هایمان را به تأخیر نیندازیم.
--	---

۱۰ جمع بندی انواع لِـ

۱ لِـ «در وسط جمله» + مضارع = معمولاً حرف ناصبه  
گاهی اول جمله

إِجْتَهَدْ نَا لِنَنْجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ.	تلاش کردیم تا در امتحان قبول شویم.
---	------------------------------------

**توجه خیلی مهم:** در این حالت باید (لِ + مضارع منصوب) علت وقوع قبل از خود را بیان نماید. پس باید دو فعل در جمله باشد، و فعلی که همراه حرف «لِ» ذکر شده، باید علت انجام آن فعل دیگر را بیان کند.

۲ لِـ «در اول جمله» + مضارع = معمولاً حرف جازمه «لام امر»

لِنَجْتَهِدْ فِي دَرُوسِنَا.	باید در درس هایمان تلاش کنیم.
------------------------------	-------------------------------

۳ فَ + لُـ «در هر جای جمله» + مضارع: حرف جازمه «لام امر»

جَاءَ الْمُعَلِّمُ فَانْتَدَهَبُ إِلَى الصَّفِّ.	معلم آمد پس باید به کلاس برویم.
--	---------------------------------

۴ مشتقات (قَالَ سَأَلَ أَجَابَ)..... + فعل مضارع مجزوم: معمولاً حرف جازمه «لام امر»

قَالَ الْمُعَلِّمُ: لِيَذْهَبَ إِلَى الصَّفِّ. معلم گفت: باید به کلاس برویم.

۵ ل + اسم مجرور: حرف جر

لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ. مشرق و مغرب فقط از آن خداست.

**توجه کنید** که مصدرها اسم هستند پس مراقب باشید مصدرها را با فعل‌ها اشتباه نگیرید:

إِجْتَهَدْنَا كَثِيرًا لِتَحْقُقِ أَهْدَانًا. برای تحقق هدف‌هایمان بسیار تلاش کردیم.

رَجَعْنَا إِلَى الْبَيْتِ لِتَنَاوُلِ الطَّعَامِ. برای خوردن غذا به خانه برگشتیم.

البته این قواعد کلی و همیشگی نیستند و بهتر است علاوه بر دانستن موارد فوق، به ترجمه‌ی عبارت نیز توجه داشته باشیم.

۱ مضارع مرفوع | اعراب اصلی ← اعراب فرعی ← اعراب اصلی  
ن ← اعراب فرعی ← اعراب اصلی

۲ مضارع منصوب | اعراب اصلی ← اعراب فرعی ← اعراب اصلی  
✓ فعل مضارع معرب

أَنْ - لَنْ - كَيْ - إِذَنْ - حَتَّى - لِ - لِكَيْ + فعل مضارع منصوب  
حروف ناصبه

۳ مضارع مجزوم | اعراب اصلی ← اعراب فرعی ← اعراب اصلی  
اگر فعل هایش ماضی باشند. → مضارع التزامی (...ب...)

حروف جازمه: لَمْ - لَمَّا - لِ (امر) - لا (ی نهی)  
فعل طلبی (أمر نهی)  
+ فعل مضارع مجزوم  
أداة شرط (إِنْ - مَنْ - مَا - أَيْتَمَا - مَهْمَا و...)

أداة شرط + ... فعل مضارع مجزوم... + ... فعل مضارع مجزوم...  
فعل شرط جواب شرط

ترجمه  
مضارع اخباری  
مضارع التزامی (...ب...)

**التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ:** ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱ كَانَتْ شَيْمِلُ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُسْتَأَقَّةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ مَعْجَبَةً بِإِيرَانَ. ← شَيْمِلُ از زمان کودکی اش مشتاق هر چیزی بود که به شرق (خاور) مربوط می‌شد و شیفته‌ی ایران بود.

۲ الْأُدُكُتُورَاهُ الْفَخْرِيَّةُ هِيَ شَهَادَةُ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لِجُهْدِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ. ← دَكْتَرَايِ افْتِخَارِي هِمَانِ مَدْرَكِي اسْتِ كِهْ بِهْ شَخْصِي بَرَايِ تَقْدِيرِ از تَلَاشِشْ دَرِ زَمِينِیِ مَشْخَصِي دَادِهْ مِي شُود.

۳ إِنْ أَنْقَرَةَ ثَانِي أَكْبَرِ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ. ← بَعْدَ از اسْتَانْبُولِ أَنْكَارَا دَوْمِينِ شَهْرِ بَزْرِكِ (تُر) دَرِ تَرْكِيَهْ اسْتِ.

۴ الشَّعْبُ الْبَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ الْأُرْدِيَّةِ. ← مَرْدَمِ پَاكِسْتَانِ بِهْ زَبَانِ اَرْدُو سَخْنِ مِي كُونِنْد.

۵ اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيْطَانِيَا إِنْجِلِيزِيَّةٌ. ← زَبَانِ رَسْمِي دَرِ بَرِيْطَانِيَا اِنْجِلِيسِي اسْتِ.



**التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تَنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى.**

- |   |                   |                      |                       |                     |
|---|-------------------|----------------------|-----------------------|---------------------|
| 1 | الأسبوع (هفته)    | الشَّهْر (ماه)       | الثَّقَافَة (فرهنگ) ✓ | السَّنَة (سال)      |
| 2 | الأردنية (اردو)   | الإنجليزية (انگلیسی) | الفرنسية (فرانسوی)    | الفتحية (افتخاری) ✓ |
| 3 | الزميل (همکار)    | القميص (پیراهن) ✓    | الصديق (دوست)         | الحيب (دوست)        |
| 4 | القرية (روستا)    | المدينة (شهر)        | البلاد (کشور)         | النيام (خفتگان) ✓   |
| 5 | الشهادة (گواهی) ✓ | الطفولة (کودکی)      | لصغر (خردسالی)        | الكبير (بزرگسالی)   |
| 6 | القط (گربه) ✓     | الرمان (انار)        | التفاح (سیب)          | العنب (انگور)       |

**التَّمْرِينُ الثَّالِث: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ انْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.**

1 ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ١٢٢

- الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. ✓  
ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

2 ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قَوْلُوا اسْلَمْنَا...﴾ البقرات: ١٤ ← بادیه نشینان گفتند: ...

- الف) ... «ایمان می آوریم». بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم».  
ب) ... «ایمان آوردیم». بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم». ✓

3 ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ...﴾ الزمر: ٥٢

- الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟ ✓  
ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟

4 ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ﴾ ﴿وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإفلاص ← بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است ...

- الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.  
ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است. ✓

5 ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴾ ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ ٢ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ قريش: ٤ و ٣ ← پس پروردگار این خانه را ...

- الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.  
ب) ... باید بپرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بیم [دشمن] ایمنشان کرد. ✓

**التَّمْرِينُ الرَّابِع: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.**

- |   |   |              |            |
|---|---|--------------|------------|
| 1 | تَسْمَى مَظَاهِرُ التَّقَدُّمِ فِي مِيَادِينِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ حَضَارَةً. | مِهْرَجَانًا | حَضَارَةً  |
| 2 | أَشَارَ أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى فَضَائِلِ أَنَّهُ مَارِي شِيمِلِ.            | أَشَارَ      | أَثَارَ    |
| 3 | الثَّقَافَةُ هِيَ الْقِيَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ.                     | المشاهدة     | الثقافة    |
| 4 | أَلْقَى أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ مُحَاضَرَةً حَوْلَ شِيمِلِ.                                      | مُحَاضَرَةً  | مُسَجَّلًا |
|   | استاد دانشگاه پیرامون شیمیل سخنرانی کرد.  | سخنرانی      | ثبت شده    |

١- أطعم: خوراک داد

٢- الجوع: گرسنگی

٣- آمن: ایمن کرد، ایمان آورد

لَزِمَيْلُ هَمَكَارٌ، هَمُ كَلَّاسِي، دُوسْتُ مَهْمَانِ دُوسْتِ الْمَضِيَّافِ

۵) الزَّمِيلُ هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَعْمَلُ مَعَكَ. هَمَكَارُ هَمَانُ كَسِيٌّ كَهَ بَا تُو كَارِ مِي كَنْد.

**التَّفْرِينُ الْخَامِسُ: اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.**

أَنْ تَيَّاسَ	كَيَّ تَيَّاسَ	لَا تَيَّاسَ
كه ناميد شوي	تا ناميد شوي	نا اميد نباش
لَنْ أُسَافِرَ	لَمْ أُسَافِرَ	لِكَيِّ أُسَافِرَ
سفر نخواهم كرد	سفر نكردم	تا سفر كنم
أَنْ أُذْهَبَ	لَمْ أُذْهَبَ	إِنْ أُذْهَبَ
كه بروم	نرفتم	اگر بروم
لَنْ يَرْجِعَ	مَا رَجَعَ	لَمْ يَرْجِعَ
باز نخواهد گشت	برنگشت	برنگشت
لَا يَجْتَهِدُ	لَا يَجْتَهِدُ	يَجْتَهِدُ
تلاش نمي كند	نبايد تلاش كند	تلاش كند

۱) عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ لَا تَيَّاسُ فِي حَيَاتِكَ.

تو بايد تلاش كني، و در زندگي ات نا اميد نباش.

۲) أَنَا لَمْ أُسَافِرْ فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ.

من در دو سال گذشته سفر نكردم.

۳) أُزِيدُ أَنْ أُذْهَبَ إِلَى سَوَاقِ الْحَقَائِبِ.

مي خواهم كه به بازار كيفها (چمدانها) بروم.

۴) هُوَ لَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا.

او فردا به ورزشگاه باز نخواهد گشت.

۵) مَنْ يَجْتَهِدُ يَنْجَحْ فِي أَعْمَالِهِ.

هر كس در كارهايش تلاش كند، موفق مي شود.

**التَّفْرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْبَيْتَ الْفَارِسِيَّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.**

۱) الْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. (الإمامُ الطَّائِمُ) (عليه السلام) ← مومن كم حرف و پُر كار است.

كم گوي و گزيده گوي چون در / تا ز اندك تو جهان شود پر (نظامي كنبوي)

۲) الْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) ← داناي بدون عمل مانند درخت بدون ميوه (بي ثمر) است.

علم كز اعمال نشايش نيست / كالبدي دارد و جانشيش نيست (امير فسرو دهلوي)

۳) أَمْرِي رَبِّي بِمَدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمْرِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) ← پروردگارم مرا به مدارا كردن با مردم امر كرد همانطور كه مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

آسايش دو گيتي تفسير اين دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (ماقظ)

۴) عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. (الإمامُ عَلِيُّ) (عليه السلام) ← دشمني عاقل بهتر از دوستي نادان است.

دشمن دانا كه غم جان بود / بهتر از آن دوست كه نادان بود (نظامي كنبوي)

۵) الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. (الإمامُ عَلِيُّ) (عليه السلام) ← روزگار دو روز است؛ روزي به نفع تو و روزي به ضرر توست.

روزگارست آن كه گه عزت دهد گه خوار دارد / چرخ بازبگر از اين بازبچه ها بسيار دارد (قائم مقام فراهاني)

۶) خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) ← بهترين كارها، ميانه ترين آنهاست.

اندازه ننگه دار كه اندازه نكوست / هم لايق دشمن است و هم لايق دوست (سعدي)

**التَّفْرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفُرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ. «كَلِمَتَانِ زَانِدَتَانِ»**

أَنْقَرَهُ / الْإِنْجِلِيزِيَّةَ / الْحَضْرَةُ / فَخْرِيَّةُ / مُنْدُ / الْأُمْسْتَشْرِيقُ / مُحَاضِرَةٌ / شَهَادَاتِ

۱) مَا رَأَيْتُ جِيرَانِي مُنْدُ الْخَمِيسِ. / همسايگانم را از روز پنجشنبه نديدم (نديدهام).

زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می‌گیریم.	۲ تَتَعَلَّمُ اللُّغَةَ الْإِنْجَلِيزِيَّةَ مِنَ الصَّفِّ السَّابِعِ.
استاد مقابل دانشجویان سخنرانی فرهنگی ای کرد.	۳ ألقى الأستاذ محاضرةً ثقافيةً أمام الطلاب.
تمدن سومری در جنوب عراق بود	۴ كانت الحضارة السومرية في جنوب العراق.
دکتر از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه‌هاست.	۵ الدكتوراه من أعلى شهادات التخصص في الجامعات.
خاورشناس (شرق شناس) دانشمندی از دولت‌های غربی است که با فرهنگ شرقی آشناست.	۶ إنَّ المُستشرقَ عالمٌ من الدُولِ العَرَبِيَّةِ عارفٌ بِالثَّقَافَةِ الشَّرْقِيَّةِ.



هانری کوربن (هنری کوربین)

Henry Corbin



رینولد نیکلسون

Reynold Alleyne Nicholson



یوهان گوته

Johann Wolfgang von Goethe



ولادیمیر مینورسکی

Vladimir Minorski



توشی هیکو ایزوتسو

Toshiko Izutsu



إدوارد براون

Edward Granville Brown

### أَكْتُبْ عَنْ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الْمُسْتَشْرِقِينَ الَّذِينَ خَدَمُوا اللُّغَةَ الْفَارِسِيَّةَ أَوِ الْعَرَبِيَّةَ.

بنویس درباره‌ی یکی از این خاورشناسانی که به زبان فارسی و انگلیسی خدمت کردند.

«یوهان گوته» هو أحد أشهر أدباء ألمانيا، و الذي ترك إرثاً أدبياً و ثقافياً عظيماً للمكتبة العالمية.

«یوهان گوته» یکی از مشهورترین ادیبان آلمانی است، و کسی است که میراث ادبی و فرهنگی بزرگی برای کتابخانه جهانی به جا گذاشت.

«رینولد نیکلسون» هو مُستشرقٌ إنجليزيةٌ. خبيرٌ في التصوف و الأدب الفارسي، و يُعتبر من أفضل المترجمين لأشعار جلال الدين الرومي.

رینولد نیکلسون همان خاورشناس انگلیسی است. آگاه در زمینه تصوف و ادبیات فارسی است و از بهترین مترجمان اشعار جلال الدین رومی به شمار می‌رود.

«هنری کوربین» فیلسوفٌ و مُستشرقٌ فرنسيٌّ اهتم بدراسة الإسلام. أسس في فرنسا قسماً لتاريخ إيران.

«هنری کوربین» فیلسوف و خاورشناس فرانسوی است که به تحصیل در زمینه اسلام اهتمام ورزید. در فرانسه مرکزی را برای تاریخ ایران تاسیس کرد.

«إدوارد براون» مُستشرقٌ إنجليزيةٌ نال شهرة واسعة في الدراسات الشرقية و كان يعرف الفارسية و العربية جيداً.

«إدوارد براون» خاورشناس انگلیسی است که به شهرت زیادی در زمینه مطالعات شرقی دست یافت و فارسی و عربی را خوب، می‌دانست.

«توشی هیکو ایزوتسو» أول من ترجم القرآن إلى اللغة اليابانية. و كان يعرف ثلاثين لغة منها الفارسية و العربية.

«توشی هیکو ایزوتسو» اولین کسی است که قرآن را به زبان ژاپنی ترجمه کرد و ۳۰ زبان از جمله فارسی و عربی می‌دانست.

«فلادیمیر مینورسکی» مُستشرقٌ روسيٌّ. أستاذٌ في دراسة الفارسية و الكرديّة.

«فلادیمیر مینورسکی» خاورشناس روسی است. در مطالعات فارسی و کردی استاد است.

درس هفتم

اثرگذاری زبان فارسی

بر زبان عربی





اما کلمه‌های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن‌هایش دگرگون شده است و عرب‌ها بر اساس زبان خود آن (کلمات) را بر زبان آوردند،	أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسیَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَسْتِثْمِهِمْ،
پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» که در زبانشان پیدا نمی‌شد را، به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده‌اند؛ مانند: پردیس، فردوس / مهرگان، مهرجان / چادرشَب، شُرَشَف و ...	فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسیَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا ؛ مِثْلُ:
و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «یکنزون» در آیهی (و طلا و نقره انباشته می‌کنند...) از کلمه فارسی «گنج».	وَ اسْتَقْوَا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ (... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...) مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسیَّةِ.
ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌ها در جهان، امری طبیعی است که آن را در شیوه (اسلوب) و گفتار (بیان) پربار (بی‌نیاز) می‌سازد،	عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ،
و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل بیابیم؛	وَ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ ؛
انرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در بعد از اسلام بود،	كَانَ تَأْتِيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأْتِيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ،
و اما بعد از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت (یافته است).	وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.

### أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱) لِمَاذَا إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ؟ چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟	قَدْ إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ. واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.
۲) مَنْ هُوَ مُؤَلَّفٌ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسیَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ» ؟ گردآورندهی «لغت‌نامه‌ی معربات فارسی در زبان عربی» چه کسی است؟	الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ هُوَ مُؤَلَّفٌ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسیَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». يَا (مُؤَلَّفُهُ هُوَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ). دکتر تونجی گردآورنده «لغت‌نامه‌ی معربات فارسی در زبان عربی» است.
۳) مَتَى دَخَلَتْ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسیَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟	أَلْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسیَّةُ دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ. واژگان فارسی از دوره‌ی جاهلی در زبان عربی وارد شدند.
۴) أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟ چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار پربار (ثروتمند) می‌سازد؟	تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ. تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) پربار می‌سازد.
۵) مَتَى إِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ چه وقت نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟	فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ إِزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. در دوره‌ی عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.
ما هُوَ الْأَصْلُ الْفَارِسیُّ لِكَلِمَةِ «كَنْزٌ» ؟ اصل فارسی کلمه «کنز» چیست؟	أَصْلُهَا الْفَارِسیُّ هُوَ «گنج». اصل فارسی آن همان «گنج» است.



## اعلموا

## مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

✓ فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ و أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

✓ کان چند معنا دارد:

۱) به معنای «بود»؛ مثال:

در بسته بود.	كَانَ الْأَبَابُ مُعْلَقًا.
--------------	-----------------------------

۲) به معنای «است»؛ مثال:

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.	﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الْأَنْزَاب: ۲۴
-----------------------------------	---

۳) کان به عنوان «فعل کمکی سازنده‌ی معادل ماضی استمراری»؛ مثال:

می شنیدند.	كَانُوا يَسْمَعُونَ
------------	---------------------

۴) کان به عنوان «فعل کمکی سازنده‌ی معادل ماضی بعید»؛ مثال:

«دانش آموز شنیده بود».	«كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست:
------------------------	---

۵) «کان» بر سر «ل» و «عند» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

انگشتر نقره داشتم	كَانَ لِي خَاتَمٌ فِضَّةً
تختی چوبی داشتم	كَانَ عِنْدِي سُرِيرٌ خَشَبِيٌّ

✓ مضارع كَانٌ «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

✓ صَارَ و أَصْبَحَ به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.	﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الْفَج: ۶۳
دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.	نَظَّفَ الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

✓ لَيْسَ یعنی «نیست»؛ مثال:

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.	﴿... يَقُولُونَ يَا أُفُوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷
---	---

## إِحْتِبَارُ نَفْسِكَ: تَرْجِمِ هَذِهِ الْأَيَاتِ.

و خانواده‌ی خود را به نماز و زکات امر می کرد	﴿و كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
به عهد و پیمان وفا کنید، قطعاً عهد و پیمان مورد سوال است (از عهد و پیمان پرسیده می شود).	﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴
چیزی که در دل هایشان نیست با زبان هایشان می گویند.	﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.	﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلرَّالِينَ﴾ يوسف: ۷
و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن گاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت و در سایه نعمت او با هم برادر شدید.	﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳

## نکات تکمیلی مبحث افعال ناقصه (نواسخ)

- ✓ نواسخ کلماتی هستند که وقتی بر سر جمله‌های اسمیه می‌آیند، حکم مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند.
- ✓ نواسخ عبارتند از: افعال ناقصه، حروف مشبّهة بالفعل، لای نفی جنس
- ✓ افعال ناقصه: که عبارتند از «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ، أَصْبَحَ، مَادَامَ، مَازَالَ...»
- ✓ وقتی بر سر جمله‌های اسمیه وارد می‌شوند تغییرات مشخص شده در زیر ایجاد می‌شوند.

مبتدا + خبر ← افعال ناقصه + اسم افعال ناقصه و مرفوع + خبر افعال ناقصه و منصوب

**مثال:**

<p>كَانَ عَلَيَّ مَعْلَمًا</p> <p>فعل ناقصه اسم کان و مرفوع خبر کان و منصوب</p>	<p>عَلَيَّ مَعْلَمٌ</p> <p>مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع</p>
---	--

- ✓ اسم افعال ناقصه نیز مانند فاعل و نائب فاعل در جمله‌های فعلیه به سه شکل می‌آید:

۱ بصورت اسم ظاهر: فعل ناقصه + اسم مرفوع یا محلاً مرفوع یا تقدیراً مرفوع

اسم افعال ناقصه و مرفوع

۲ بصورت ضمیر بارز: فعل ناقصه + ضمیر متصل مرفوعی

اسم افعال ناقصه و مرفوع محلاً

۳ بصورت ضمیر مستتر: فعل های ناقصه بدون ضمیر بارز

فعل ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر ...

با توجه به صیغه فعل از ضمائر منفصل مرفوعی استفاده می‌کنیم.

۱ بصورت اسم ظاهر: لَا يَكُونُ الشَّجَاعُ فَخُورًا

فعل ناقصه اسم يَكُونُ و مرفوع خبر يَكُونُ و منصوب

۲ به صورت ضمیر بارز: أَصْبَحُوا أُمَّةً لِلْآخِرِينَ

فعل ناقصه و اسم آن ضمیر بارز (و) خبر أصبح و منصوب

۳ به صورت ضمیر مستتر: كُنْ صَادِقًا

فعل ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر (أنت) خبر كان و منصوب

✓ توضیح: تَكُونُ ← امر ← كُنْ

انواع خبر در افعال ناقصه: خبر افعال ناقصه مانند خبر جملات اسمیه ممکن است به چند شکل بیاید:

۱ مفرد: فعل ناقصه + اسم افعال ناقصه + اسم منصوب یا محلاً منصوب یا تقدیراً منصوب

خبر افعال ناقصه

صَارَتْ الْغَابَةُ جَمِيلَةً.

فعل ناقصه اسم صَارَتْ و مرفوع خبر صَارَتْ و منصوب

۲ جمله فعلیه: فعل ناقصه + اسم افعال ناقصه + جمله فعلیه، خبر افعال ناقصه و منصوب محلاً

كَانَ الْفَلَّاحُ يَزْرَعُ فِي الْمَزْرَعَةِ.

فعل ناقصه اسم كان و مرفوع فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله فعلیه، خبر و منصوب محلاً

۳ شبه جمله: فعل ناقصه + اسم افعال ناقصه + جار و مجرور

ظرف

لَيْسَ النَّجَاحُ فِي الْكِذْبِ.

فعل ناقصه اسم لَيْسَ و مرفوع شبه جمله (جار و مجرور) خبر لَيْسَ و منصوب محلاً

### چند نکته:

۱) افعال ناقصه از لحاظ مذکر و مؤنث بودن تابع اسم خود هستند. مانند:

فعل ناقصه (مؤنث)	اسم کانت و مرفوع (مؤنث)	خبر کانت و منصوب
<u>كَانَتِ التَّلْمِيذَةُ نَشِيظَةً.</u>		

۲) خبر افعال ناقصه اگر به صورت شبه جمله آمده باشد (جارومجرور، ظرف) بر اسم خود مقدم می‌شود. مانند:

فعل ناقصه خبر مقدم لیس و محلاً منصوب	شبه جمله (جار و مجرور)	اسم مؤخر لیس و مرفوع
<u>لَيْسَ لِلْفِرَارِ مَجَالٌ.</u>		

۳) اگر افعال ناقصه در ابتدای جمله اسمیه ای بیایند که مبتدایش يك ضمير منفصل مرفوع است، آن ضمير منفصل مرفوعي به ضمير متصل مرفوعي تبدیل می‌شود.

مبتدا و مرفوع محلاً خبر و مرفوع، رفع با «و»	فعل ناقصه و اسم آن ضمير بارز (و)	خبر کَانَ و منصوب نصب با «ي»
<u>كَانَ + (هُمَّ نَاجِحُونَ).</u> ← <u>كَانُوا نَاجِحِينَ.</u>		

۴) اگر افعال ناقصه در ابتدای جمله اسمیه ای بیایند که مبتدایش، یکی از ضمایر صیغه های ( ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) باشد، در هنگام تبدیل فقط کافست فعل ناقصه را از لحاظ صیغه مطابق ضمير بیاوریم و ضمير را حذف نمائیم و خبر را منصوب نمائیم.

مبتدا و مرفوع محلاً خبر و مرفوع	خبر و مرفوع	فعل ناقصه و اسم آن ضمير مستتر «هي»
<u>لَيْسَ + (هِيَ كَاذِبَةٌ).</u> ← <u>لَيْسَتْ كَاذِبَةً.</u>		

**خلاصه نکته ۳ و ۴)** اگر افعال ناقصه در ابتدای جمله اسمیه ای بیایند که مبتدایش يك ضمير منفصل مرفوع است، مبتدا را حذف کرده، سپس فعل ناقصه را به همان صیغه ی مبتدا می‌بریم و در آخر خبر را منصوب می‌کنیم.

**معنی افعال ناقصه:** کَانَ (بود) - صَارَ (شد) - أَصْبَحَ (گردید) مادام (مادامی که، تا وقتی که) - لَيْسَ (نیست)

**توجه:** اگر کان در باره ی اوصاف خداوند متعال یا امور حتمی الوقوع و ثابت خبری بدهد می‌توان آن را به صورت «است» یا «بوده است» ترجمه کرد.

۵) خبر افعال ناقصه از لحاظ تعداد و جنسیت با اسم خود مطابقت می‌کند.

فعل ناقصه (مفرد مذکر)	اسم أَصْبَحَ و مرفوع رفع با «و»	خبر أَصْبَحَ و منصوب نصب با «ي»
<u>أَصْبَحَ الْمُؤْمِنُونَ مُنْتَصِرِينَ.</u>		
	(جمع مذکر)	(جمع مذکر)

۶) ترجمه: خیلی خیلی مهم

یا **کانَ + فعل ماضی** ← ماضی بعید زبان فارسی (بن ماضی + ه + بود + شناسه‌ها)  
**کانَ + قَدْ + فعل ماضی**

**توجه:** اگر اسم افعال ناقصه بصورت اسم ظاهر باشد، فعل ناقصه در ابتدای جمله بصورت مفرد (مذکر - مؤنث) می‌آید.

ذَهَبَ (رفت) ← **كَانَ «قَدْ» ذَهَبَ** (رفته بود) ← **مَا كَانَ ذَهَبَ** (نرفته بود)  
كَانَ قَدْ ذَهَبَ - كَانَا قَدْ ذَهَبَا - كَانُوا قَدْ ذَهَبُوا - كَانَتْ قَدْ ذَهَبَتْ - كَانَتَا قَدْ ذَهَبْتَا - كُنَّ قَدْ ذَهَبْنَ - كُنْتِ قَدْ ذَهَبْتِ ...

۷) ترجمه: کَانَ + فعل مضارع ← ماضی استمراری (... می + بن فعل ماضی + شناسه‌ها)

**يَنْصُرُ (یاری می‌کند)** | **كَانَ يَنْصُرُ** (یاری می‌کرد)  
ما **كَانَ يَنْصُرُ** (یاری نمی‌کرد)

كَانَ يَذْهَبُ - كَانَا يَذْهَبَانِ - كَانُوا يَذْهَبُونَ - كَانَتْ تَذْهَبُ - كَانَتَا تَذْهَبَانِ - كُنَّ يَذْهَبْنَ - كُنْتِ تَذْهَبْتِ ...



۳) الْعَرَبُ يَطْفِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ✗

عربها کلمه‌های وارد شده را طبق اصل آن به زبان می‌آورند.

۴) فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ✓

در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌ی فارسی وجود دارد.

۵) أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ✗

دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی را در بر می‌گرفت.

### التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱) تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ. ← بادها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.

وگر جامه بر تن دَرَدَ ناخدا	بَرَدَ کشتی آنجا که خواهد خدای
وگر ناخدا جامه بر تن دَرَدَ	خدا کشتی آنجا که خواهد بَرَدَ

۲) أَبْعِدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. ← کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.

از دل برود هر آنکه از دیده رود.

۳) أَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. ← خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.

نمک خورد و نمکدان شکست.

۴) خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. ← بهترین سخن آن است که کم و راهنمایی کننده (قابل فهم) باشد.

کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ.

۵) الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. ← صبر کلید گشایش است. ← گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

ای دل فرو رو در غمش کالصبر مفتاح الفرج تا رو نماید مرهمش کالصبر مفتاح الفرج

۶) الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. ← خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.

هر چه پیش آید خوش آید.

### التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱) لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.	روی درخت ننویس.
۲) أَكْتُبْ بِخَطِّ وَاضِحٍ.	با خطی واضح بنویس.
۳) كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.	نامه‌هایی می‌نوشتند.
۴) سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ.	برایت جواب را خواهم نوشت.
۵) لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.	در آن چیزی نوشت.
۶) لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.	جمله‌ای نخواهم نوشت.
۷) مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحْ.	هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
۸) قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ.	روی تخته نوشته شده است.

۹ یَكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ.	ضرب المثلی روی دیوار نوشته می‌شود.
۱۰ أَخَذْتُ كِتَاباً رَأَيْتُهُ.	کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.
۱۱ كُنْتُ أَكْتُبُ إجاباتی.	جواب‌هایم را می‌نوشتم.

**توجه:** اسم فاعل و اسم مفعول و مصادر را می‌توان به صورت فعل معنا کرد.

### التَّفْرِينِ الرَّابِعُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجُمْلِ.

(اسمِ الْفَاعِلِ، اسمِ الْمَفْعُولِ، اسمِ الْمُبَالَغَةِ، اسمِ الْمَكَانِ، اسمِ التَّفْضِيلِ)

- ۱ ... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ... ﴿ طه: ۱۲۸ ﴾ ← در سراهای ایشان راه می‌روند.  
 ← مَسَاكِينِ (وزن مفاعِل)، مَفْرَدَةٌ: مَسْكَن (بر وزن مَفْعَل): اسمُ الْمَكَانِ
- ۲ ... اسْتَفْعِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿ نوح: ۱۰ ﴾ ← از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.  
 ← غَفَّارًا (وزن فَعَال): اسمُ الْمُبَالَغَةِ
- ۳ ... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ... ﴿ الرَّمْن: ۱۴ ﴾ ← گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.  
 ← الْمُجْرِمُونَ (مُ... ع...): اسمُ الْفَاعِلِ
- ۴ إِنَّمَا مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ← قطعاً شما حتی درباره‌ی (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید.  
 ← مَسْئُولُونَ (بر وزن مَفْعُول): اسمُ الْمَفْعُولِ
- ۵ إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الْإِمَامُ الْفَسْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ← قطعاً بهترین نیکی، خوی نیک است.  
 ← أَحْسَنِ (بر وزن أَفْعَل): اسمُ التَّفْضِيلِ
- ۶ يَا رَازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دَعَاءِ الْبُوشَيْنِ الْكَلْبِيِّ ← ای روزی دهنده‌ی هر روزی داده شده‌ای.  
 ← رَازِقِ (بر وزن فاعِل): اسمُ الْفَاعِلِ، مَرْزُوقِ (بر وزن مَفْعُول): اسمُ الْمَفْعُولِ

### التَّفْرِينِ الْخَامِسُ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱ ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ ﴾ هود: ۴۷ ← گفت: پروردگارا، من به تو ...  
 (الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.  
 (ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ✓  
 | الإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ |  
 | الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ |
- ۲ ... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿ النساء: ۳۲ ﴾  
 (الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ✓  
 (ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.  
 | الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلِّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا |  
 | الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ |
- ۳ ... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿ التَّيَّ: ۴۰ ﴾ ← روزی که ...  
 (الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم. ✓  
 (ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.  
 | الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ |  
 | الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ |
- ۴ كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعْبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.  
 (الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ✓  
 (ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.  
 | الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَةِ، الشَّاطِئِ |  
 | الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعْبِ |



۵ کُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لِأَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ.

الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره‌ی موضوع نمی‌دانستم. ✓

المَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا  
الجَارُّ وَالْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ

لِلْمُطَالَعَةِ: الْمَعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

اُستاد: اُستاد	اُرْجوانِي: اُرْغوانِي	اِبْرِيْق: اَبْرِيْز	اِبْرِيْشَم: اِبْرِيْشَم
بِرنامج: بِرنامِه	بابونج: بابونِه	اُسْطوانه: اُسْطوانِه	اِسْتَبْرَق: سِتْبِرْگ
بِرْبَط: (بِر بِالْفَارْسِيَّةِ: سِينِه + بَت: بِالْفَارْسِيَّةِ: اُرْدَك) مِنْ اَلْاَلاتِ الْمَوْسِيقِي	با دُنجان: با دِنجان (بِالْفَارْسِيَّةِ: بادمجان)	بابوج: (نوعٌ مِنَ الْجَداءِ) پاپوش	بَخْشِيْش: بَخْشِيْش (بِالْفَارْسِيَّةِ: انعام)
بُستان: بوستان	بَرِيْد: بَرِيْدِه دُم: پُست	بِرَواز: بِرَواز: قاب	بِرْزَخ: بِرْزَاخُو (اَلْعَالَمُ اَلْاَعْلَى: جِهان بالا)
بَس: بس	بِهَلْوان: بِهَلْوان (بِالْفَارْسِيَّةِ: بِنْدباز)	بوسه: بوسه	بَغداد: بَغ + داد(خداداد)
تاريخ: تاريخ	بِنْفَسج: بِنْفَسِه	بَلُور: بَلُور	بَط: بَت (بِالْفَارْسِيَّةِ: اردک)
تَنور: تنور	تَرْجَمان (تَرْجَمَة): تَرْجَبان	تَحْت: تَحْت	تَنْوِيح: تاج گذاری: تاج
جَص: گَج	جَزَر: جَزَر	جاموس: گاو میش	توت: توت
جُنْدِي: گُنْدِي	جُنَاح: گُناه	جُلنار: گُلنار	جُلَّاب: جُلَّاب
جَوْهَر: جَوْهَر	جَوْشَن: جَوْشَن: زره	جوز: جَوْز (بِالْفَارْسِيَّةِ: گردو)	جوراب: گورپا(گوراپ)
دِجَلَة: دِجَلَة (تند و تيز)	خُنْدَق: خُنْدَق	خانه: خانِه (بُيُوتٌ فِي لَعْبَةِ الشَّطْرَنْجِ)	جَزْباء: هُوزبان(هور: خور «خورشید»)
دين: دين	دِيباج: دِيبا	دُستور: دستور: قانون	دَرْوِيْش: درویش
رَوْزَنَة: روزنه	روزنامه: روزنامه (بِالْفَارْسِيَّةِ: تَقْوِيْم)	رِزق: رُوچِيك، رُوْزِيك «رُوْزِي»	رازبانج: رازبانِه
زَمَان: زمان	زَرَكش: زَرَكش (نَسْخِ الْقَمَاشِ بِخِيُوْطٍ مِنَ الذَّهَبِ: تارهای زر به پارچه کشید)	زَهنامج: رَاهنامِه (دَلِيْلٌ لِلشَّفْرَاتِ اَلتَّجْرِيَّةِ)	رَوْزَنَة: روزنه
سَادَج: سادِه «سَداجَة: سادگی»	زُنْجَار: زُنْگار	زَنْبِيْل: (زَنْ: اِمْرَأَة + بَال: يَد = عَلَى يَدِ الْمَرْأَة)	زَمْهَرِيْر: بسيار سرد
سراج: چِراغ	سَخَط: سَخَط (اَلْعَصَبُ الْكَثِيْرُ)	سِجِيْل: سِنْگِ كِل	ساعة: ساپِه
سَرْمَد: سَرآمد (بِي اِزاو و پايان: ما لا اَوَّلَ لَهْ وَ لا اَآخِرَ)	سِرْداب: سِرْداب (زير زمين: بِناءٌ تَحْتِ اَلْاَرْضِ)	سَرْخَس: سَرْخَس	سُراديق: سُراديده
سَلْجَم: سَلْجَم	سَكَنْجَبِيْن: سِرْكِه اَنْگَبِيْن	سَكَّر: سَكَّر	سِرْوال: سِلْوار
شاهين (صَفْر): شاهين	شاشَة: صَفْحَه ي تلويزيون: شيشه	سَوْسَن: سَوْسَن	سِنْجَاب: سِنْجَاب
شَيْء: شَيْء: چيز	شَهْد: شَهْد	شَهْدانج: شاهدانه	شَوْنَدَر: جُنْغَنَدَر
طازج: تازه	صَنْج: چَنگ، سَنج	صَلِيْب: چَلِيپا	صَفَق: دَسْت زَد: چِپَك
فِرْكار: پِرْكار	عَفْرِيْت: آفريد	عَبْقَرِيْ: اَبْكارِي	طَشْت: نَشْت
فِيروز: پِيروز	فولاد: بولاد	فِلْفِل: فِلْفِل	فُسْتُق: پَسْتِه
كافور: كاپور	كاس: كاسِه	فيل: پيل	فَيروُرْج: فيروزِه
مخراب: مِهْراب	لِجام: لِكام	كَنْز: كَنْج	كَهْرَباء: كاه رُبا
نَسْرِيْن: نَسْرِيْن	نارنج: نار رَنگ: نارنج	مِيزاب: مِيزاب: ناودان «گَمِيْز+آب»	مِشْك: مِشْك: مِشْك
وَرْد: وِرْد (كَل)	نَموْدَج: نَمونِه	نَمارِق: بالَش ها (جَمْع نَرْمَك)	نَفْط: نَفْت
		هَنْدَسَة: اَنْدازِه	وَزِيْر: وِچِيْر







A large area of the page is filled with horizontal dotted lines, providing a template for writing.